

جمہوری اسلام

چگونه متولد شد؟

فعالین جنبش لغو کارمزدی

«جمهوری اسلامی» چگونه متولد شد؟

متن حاضر، برگرفته از کتاب «تاریخ جنبش کارگری ایران، متولد بی راهه، زندانی گمراهه، در جستجوی راه / جلد اول» نوشته ناصر پایدار است. این جلد، تاریخ جنبش کارگری ایران قبل از مشروطه، تا استقرار جمهوری اسلامی را با نگرشی عمیقاً کارگری و بدیع در بر می‌گیرد. ما مطالعه و بررسی این کتاب را به فعالان جنبش کارگری توصیه می‌کنیم.

فعالین جنبش لغو کارمزدی

اسفند ۱۳۹۶

● در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بخش مسلط بورژوازی ایران و امپریالیست‌های شریک و حامی این بخش کودتا کردند تا روند رشد و تسلط سرمایه‌داری و پایه‌های قدرت سیاسی سرمایه در ایران را مطابق الگوی دلخواه خود برنامه ریزی کنند. کودتاگران، مصدق و جبهه ملی را فاقد توان کافی برای تسویه حساب قطعی با اردوگاه سرمایه‌داری شوروی و جنبش کارگری می‌دیدند که در حوادث جاری سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ حضور بسیار موثری داشتند، حضوری که برای رژیم شاه و حامیانش نمی‌توانست قابل تحمل باشد. تضمین مطمئن ثبات سیاسی و استقرار یک آرامش گورستانی برای این بخش بورژوازی ایران و شرکای امپریالیستی اش بیشترین اولویت را داشت. بعد از کودتا، رژیم شاه کل توان خود را به کار گرفت تا آخرین بازمانده‌های مقاومت جنبش کارگری را در هم کوبد. محیط کار و استعمار کارگران یکسره پادگانی شد، بسیاری فعالان کارگری راهی زندان گردیدند، خیلی‌ها اعدام شدند و یا به شکل‌های دیگر سر به نیست شدند. رژیم شاه دست به کار تحکیم و توسعه پایه‌های دیکتاتوری پلیسی و امنیتی شد. سازمان ضد بشری «ساواک» به تمامی امکانات لازم برای شکار مخالفان رژیم در داخل و خارج ایران تجهیز گردید. کودتا رخ می‌داد تا هموارساز راه تبدیل ایران به یک جامعه سرمایه‌داری حوزه پیش ریز سرمایه‌های غربی به

ویژه امریکائی و پایگاه قدرتمند بورژوازی امریکا در خاورمیانه شود. در فاصله میان سال کودتا تا سال ۱۳۴۰ بیش از ۶۵ میلیارد ریال صرف خرید انواع سلاحها و تجهیزات نظامی گردید. عضویت در «پیمان بغداد» که بعداً به نام «ستو» معروف گردید، دولت‌های ایران، ترکیه و پاکستان را در جرگه متحدان نظامی امریکا و انگلیس قرار می‌داد، سازمان «آتلانتیک شمالی» (ناتو) را به اتحادیه نظامی شرکای امریکا در شرق آسیا موسوم به «ستو» متصل می‌ساخت و آسیای میانه و خاورمیانه را منطقه استقرار و حضور نظامی بورژوازی امریکا و متحدانش می‌کرد. سرمایه‌گذاری وسیع دولتهای میراث‌دار کودتا در عرصه‌های نظامی و پلیسی موقعیت طبقه سرمایه‌دار ایران و امپریالیست‌های غربی را به لحاظ زمینگیرسازی جنبش کارگری، رفع خطر اردوگاه سرمایه‌داری شوروی و دستیابی به ثبات لازم برای پیش ریز هر چه بیشتر سرمایه استحکام بخشید.

● رژیم در سال ۱۳۳۴، با همکاری شرکای امریکائی طرح «برنامه هفت ساله دوم» را به تصویب رساند که در آن سرمایه‌گذاری در حوزه‌های راه آهن، بنادر، فرودگاه و تأسیسات پایه‌ای مشابه، سد سازی، آبیاری، تهیه ماشین آلات کشاورزی، صنایع نساجی، قند، سیمان و سایر بخش‌های صنعتی منظور شد. به دنبال تأسیس و راه اندازی سد معروف «دز» دهها مجتمع بزرگ کشت و صنعت متعلق به سرمایه‌داران ایرانی و شرکای خارجی آن‌ها در نواحی دزفول و هفت تپه و شهرهای دیگر شروع به کار کردند. عظیم‌ترین مراکز تولید فولاد و نورد لوله در دست احداث قرار گرفت و خوزستان به یکی از قطب‌های مهم استثمار نیروی کار تبدیل شد. در طول این مدت، رژیم سه قرارداد مهم برای استخراج، تولید و صادرات نفت با کمپانی‌های ایتالیائی «آنی آجیپ»، «پان آمریکن پترولیوم کورپریشن» و شرکت کانادائی «سپ فایرپترولیوم» به امضاء رساند. همزمان، اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر، از جمله اضافه ارزش‌های نفتی با شتاب افزایش می‌یافت و نقش آنها در

گسترش دامنه انباشت سرمایه بیشتر و تعیین کننده‌تر می‌گردید. در فاصله زمانی میان ۱۳۳۳ تا سال وقوع اصلاحات ارضی فقط سهم بورژوازی ایران در ارزش اضافی بخش نفت از ۳۴ میلیون دلار در سال به رقم سالانه ۴۳۷ میلیون دلار رسید. افزایش حدود ۱۳ برابر که به نوبه خود بیشترین تأثیر را در توسعه میزان سرمایه‌گذاری‌های دولتی و خصوصی می‌گذاشت. دریافت وام از دولت‌ها و بنگاه‌های عظیم مالی بین المللی همچون یک اهرم گسترش حوزه‌های پیش ریز سرمایه‌ای نقش می‌کرد. ۳ بانک «صنایع و معادن»، «ایران و فرانسه» و «ایران و انگلیس» شروع به کار نمودند. به دنبال تصویب مجلس و صد البته تمامی تسهیلات، شرائط و امکاناتی که با استثمار توده‌های کارگر فراهم آمده بود، میزان ورود سرمایه‌ها به ایران به صورت انفجاری افزایش یافت، به طوری که در طول کمتر از ۳ سال بیش از ۱۰۸۴ کمپانی خارجی با مقادیر کلان سرمایه در صنعت، کشاورزی، راهسازی، معادن و بخش‌های دیگر به پارو نمودن اضافه ارزش‌ها پرداختند. گفتنی است که میزان اضافه ارزش‌هایی که این مؤسسات فقط در طول سال ۱۳۳۷ خورشیدی نصیب خود ساختند از رقم یک میلیارد دلار امریکا تجاوز کرد.

● توسعه روزافزون سرمایه‌داری، ورود فزاینده سرمایه‌های بین‌المللی به حوزه نیروی کار شبه رایگان جامعه، گسترش ساختارهای سیاسی و اجتماعی شیوه تولید جدید، دهه ۳۰ سده چهاردهم خورشیدی را به دوره تسویه حساب با بقایای نظام فئودالی تبدیل نمود. بخش‌های مختلف بورژوازی داخلی و بین‌المللی بر سر چگونگی تحقق این روند و بیشتر از آن بر سر نقش‌کیدی یا کیدی‌تر خود در این گذر دچار اختلاف بودند. سرانجام بعد از کشمکش‌های سیاسی توافق شد تا اجرای اصلاحات ارضی، برعهده بخش حاکم بورژوازی ایران و رژیم شاه قرار گیرد. شاه، بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی، سرمایه متراکم در بانک‌ها و به طور خاص بانک کشاورزی را در اختیار فئودال‌ها قرار داد تا شروع به سرمایه‌گذاری کنند، در

عوض بخشی از املاک این جماعت را گرفت و میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم کرد. نتیجه این کار فقط یک چیز بود، فئودال‌های آماده انباشت سرمایه، سرمایه‌داران شدند و جمعیت وسیعی که صاحب زمین شده بودند با زمین هدیه ملوکانه!! هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند، سهم آنها از انقلاب سفید فقط بدهی‌های انبوه به بانک‌ها بود. اینان به سرعت برق زمین‌ها را رها می‌کردند، کارگر می‌شدند و بخشی از بهای ارزان نیروی کارشان را هم به عنوان اقساط بدهی‌ها به بانک‌ها می‌پرداختند. اصلاحات ارضی به گونه‌ای انفجاری روند کارگر شدن خرده مالکان را نیز سرعت بخشید. اینان نیز چاره‌ای نداشتند جز اینکه عطای مالکیت خرد زمین را به لقایش ببخشند و کارگر شوند. در طول مدتی کوتاه، بیش از ۸۰ هزار روستا از جغرافیای سیاسی کشور محو گردید. مشابه همین وضع اما با ابعادی محدودتر در مورد کسبه خرده پای شهری و روستائی و لایه بسیار نازکی از بازار و بیش از همه پیشه‌وران صاحب کارگاه‌های کوچک هم رخ داد. اینها همگی روانه بازار فروش نیروی کار گردیدند. اما در کنار این روند و از میان لایه بالائی دهقانان، کسبه و پیشه‌ور شهری، جمعیت کثیری، با سرعت زیاد یا کم به سرمایه‌داران متوسط رو به رشد تبدیل شدند. در طول این دوره و از همان سالهای نخست دهه ۴۰، طبقه سرمایه‌دار کلاً، از جمله قشرهای میانی و کوچکش وسیعاً شروع به رشد کرد. بورژوازی بزرگ ایران و شرکای امپریالیستی‌اش، سودآورترین قلمروهای سرمایه‌گذاری‌ها را در انحصار خویش می‌گرفتند. آنها در هر عرصه‌ای سرمایه‌های خود را پیش ریز نمی‌کردند و حوزه‌های زیادی را برای دارندگان سرمایه کمتر، تکنیک نازل‌تر، بارآوری کار اجتماعی کمتر و ترکیب ارگانیک پائین‌تر باقی می‌گذاشتند. از این که بگذریم، این سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری است که در هر گام گسترش خود، همراه با ادغام و بلعیدن سرمایه‌های کوچک توسط سرمایه‌های بزرگ، کانال‌های تازه فراوانی را پیش روی سرمایه‌گذاران نوپا قرار می‌دهد و همزمان شمار کثیر سرمایه‌داران نوپا را متولد می‌کند. رشد نسبتاً غول‌آسای تولید سرمایه‌داری و ظهور تراستهای بزرگ صنعتی به ویژه از اواسط

دهه ۴۰ به بعد، پیش ریز سرمایه در حوزه هائی مانند هتلداری، رستوران، تأسیس بیمارستانها و مدارس خصوصی، شرکتهای مقاطعه کاری راه و ساختمان، شبکه‌های وسیع حمل و نقل شهری و جاده‌ای، فروشگاههای بزرگ زنجیره‌ای توزیع مواد غذایی، کارگاههای بسیار بزرگ تولید یا فروش لباس و کفش، کارگاههای تولید وسائل یدکی مورد نیاز صنایع، مستغلات و بساز و بفروشی مسکن و محل کار، کشت و صنعت‌ها و صنایع غذایی، تولید عظیم فرش ماشینی، چاپ و نشر و فروش کتاب و روزنامه و قلمروهای فراوان دیگر را وسیعاً رونق داد. سرمایه‌داری به موازات گشایش این عرصه‌ها، در کنار هر خیابان، بانک‌های زیادی را تأسیس نمود، حجم بسیار غول آسایی از کل سرمایه اجتماعی را در شکل سرمایه مالی و بهره آور در این بانک‌ها متمرکز ساخت. این بانکها وام‌های لازم برای سرمایه گذاری انبوه‌تر را در اختیار سرمایه‌داران مختلف از جمله صاحبان سرمایه‌های کوچکتر قرار می‌دادند تا از طریق استثمار تعداد هر چه بیشتر کارگران، به سرمایه‌داران بزرگتر تبدیل گردند. سرمایه، مدام و لحظه به لحظه میلیاردها کارگر را استثمار می‌کند و کار اضافی آنها را سرمایه الحاقی جدید می‌نماید و این سرمایه‌های تازه را به شکل‌های مختلف وارد چرخه تولید سود یا بازتولید خود می‌گرداند. در دل همین روند عده‌ای از صاحبان سرمایه بلعیده می‌شوند اما شماری از سرمایه‌داران کوچک حوزه‌های مختلف صنعت، تجارت، «خدمات»، کشاورزی، معدن و غیره به سرمایه‌داران متوسط و بزرگ این رشته‌ها تبدیل می‌گردند. حادثه‌ای که در سال‌های دهه ۴۰ و به دنبال تسلط تمام و کمال نظام سرمایه‌داری در ایران مستمراً به وقوع می‌پیوست.

● با انجام اصلاحات ارضی، تسلط همه جانبه سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پلیسی سرمایه، بساط اپوزیسیون نمائی احزاب رسمی و پیشینه دار بورژوازی برچیده شد. حزب توده پس از کودتای سیاه ۲۸ مرداد، با اینکه بعضی از محافل و ارتباطات کارگری خود را حفظ کرد اما حداقل در داخل قادر به هیچ میزان فعالیت علنی

نگریدید. احزاب جبهه ملی نیز که در فاصله سالهای ۳۸ تا ۴۰ برای بازگشائی دکه‌های کسب و کار سیاسی خود تلاش می‌کردند با افزایش موج سرکوب، دست به عقب نشینی کامل زدند و از صحنه کارزار سیاسی کنار رفتند، اما روند تحولات اقتصادی و اجتماعی بعد از اصلاحات ارضی لایه‌ها، جناحها و محافل بورژوازی متوسط و پائین را به ابراز وجود اجتماعی سوق داد. دهه چهل خورشیدی شروع دوره رشد سرطانی این بخش بورژوازی در کنار بخش‌های دیگر بود. بخشی متشکل از کارخانه داران، تاجران بازار، دارندگان کارگاه‌ها و فروشگاه‌های بزرگ و متوسط، روحانیون، کارگزاران بوروکراسی سرمایه، صاحبان مؤسسات مالی، مالکان شرکت‌های پیمانکاری و مهندسی مشاور، صاحبان مدارس خصوصی یا مؤسسات موسوم به «خیریه» و بالاخره گروه‌هایی از دانشجویان که طی سال‌های بعد از اصلاحات ارضی، به ویژه اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، شروع به میدان داری اجتماعی کردند. جمعیت کثیر سرمایه‌دارانی که به لحاظ سهم خویش در مالکیت سرمایه‌ها، میزان سودها و به ویژه نقش در ساختار قدرت دولتی جزء قشر بالای طبقه خود نبودند و داغ این نبودن را بر دل داشتند و در همین رابطه با رژیم شاه میانه خیلی خوبی نداشتند. بخشی که مثل گذشتگان خود، در همان حالی که منتقد صاحبان شرکتهای بزرگ و بنگاههای عظیم صنعتی و مالی امپریالیستی، شرکای داخلی آنها و رژیم شاه بودند و با آنها احساس اختلاف می‌کردند، همگی در کارخانه‌ها و مراکز کار تحت مالکیت خویش با بربریتی افزون تر، توده کارگر را استثمار می‌کردند. استخوان بندی اهداف اصلی این بخش از بورژوازی، سهیم شدن بیشتر در مالکیت سرمایه‌ها و سودها، یافتن سهمی هر چند نازل در ساختار قدرت سیاسی، درخواست برخی اصلاحات ماوراء ارتجاعی فرهنگی مانند آمیختن بیشتر آموزش و پرورش با خرافه‌های دینی، تسلط تام و تمام روحانیون و سران حوزه‌های علمیه بر موقوفات، حق دخالت مراجع شیعه در سیستم حقوقی و قضائی و قانونگذاری، پای بندی رژیم به سنن و قوانین و فقه و احکام جزای دینی، اجرای حدود اسلامی مانند قصاص و سنگسار و پرداخت دیه و

حجاب اجباری زنان، حفظ «مقدسات مذهبی» و اینگونه مواضع بود. باید تأکید نمود که حلقه‌های مختلف این طیف در رابطه با برخی از این مسائل موضعگیری همسانی نداشتند. آویختن به مذهب، جعل حیثیت برای عقاید فسیل شده اسلامی و معماری این‌ها به عنوان ایدئولوژی روز خویش، تزریق خرافه‌های مسموم دینی به شریان فکر و شعور طبقه کارگر به ویژه جوانان و درس خوانده‌های این طبقه را می‌توان جهت‌گیری هدفمند گروه‌های مختلف این بخش بورژوازی در این برهه تاریخی به حساب آورد. اینان عزم جزم نمودند تا نیازهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و انتظارات لایه‌های متوسط و پائینی بورژوازی ایران در دستیابی به سود انبوه‌تر و سهم وسیع‌تر قدرت سیاسی را لباس ایدئولوژی آراسته اسلامی بپوشانند. این کار توسط گرایش‌ات متفاوت درون این طیف به شیوه‌های مختلف انجام می‌گرفت. جماعت لیبرال، کسانی مانند مهدی بازرگان، یدالله سحابی و بعدها علی شریعتی، کاروانی برای مدرنیزاسیون اسلام!! برائت مذهب از علم ستیزی و همخوانی اسلام با علوم زمان!! نشان دادن پیشینه کشفیات علمی روز در کتاب «وحی» و معارف دینی!! اثبات «مبارزه جوئی و دیکتاتوری گریزی و ضدیت مذهب با ظلم و حاکمان جور»!! راه انداختند. به موازات لیبرال‌های دین مدار، شرکای طبقاتی آنها در درون و بیرون «حوزه‌های علمیه» نیز در پیوند با علم و کتل قرون وسطائی اپوزیسیون نمایانه خمینی یا بدون پیوند سیاسی با این جریان و بعضاً حتماً مخالف رسمی و غیررسمی آن، جنب و جوش ارتجاعی دیگری را آغاز کردند. اینان اهل مدرنیزاسیون و پیرایش «انسانی» مذهب نبودند، برعکس، کل تلاش خود را در اثبات حقانیت همان قالبهای پوسیده اسلامی خلاصه می‌کردند و هر نگاه منتقدی را با بدترین هجوم‌ها پاسخ می‌دادند. سومین لایه عمیقاً مرتجع بورژوازی متوسط ایران در این دوره با خود داری از هر گونه جدال با دار و دسته طرفدار خمینی، بقایای نهضت آزادی، هواداران شریعتی یا نوع این‌ها، حساب خود را کم یا بیش از همه آنها جدا می‌ساخت. دار و دسته منحط موسوم به «حجّتی‌های» که نیروی بسیار وسیعی را در سراسر کشور تشکیل می‌دادند،

نمونه بارز همین جماعت بودند. اینها هویت خود را با سیاست گریزی، بی‌اعتنائی به هر شکل مبارزه سیاسی و تأکید بر بنمایه اسلامی فعالیت هایش بیان می‌کردند. بخش وسیعی از این قشر از ابراز مخالفت علنی با رژیم شاه خودداری می‌کرد، از اینکه در حاشیه قدرت سیاسی به سر می‌برد، رنج می‌کشید اما راه تغییر موقعیتش در این زمینه را نه اپوزیسیون پردازی سیاسی بلکه بهره‌گیری قانونی از ساز و کارهای موجود برای هموارسازی راه ورود خود به درون ساختار دولتی سرمایه و کسب امتیازات افزون‌تر می‌دید. آنها با گسترش نفوذ اجتماعی خود بر توده‌های کارگر و فرودست، قصد داشتند رژیم را به پاره‌ای عقب نشینی‌ها در مقابل انتظارات و اهداف خود متقاعد سازند.

سه جریان ارتجاعی بالا تفاوت‌هایی با هم داشتند، اما حداقل در طول دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی با توجه به مشترکات پایه‌ای خود، در مجموع استخوان بندی واحدی را می‌ساختند. تفاوت‌هایشان در نوع روایت از اسلام، چگونگی انطباق شریعت با مصالح و ملزومات روز نظام بردگی مزدی، شیوه‌های برخورد با رژیم شاه و جناح حاکم طبقه خود، آشتی جوئی و تعامل یا گریز و تعارض با امپریالیست‌های غربی و در یک کلام شکل برنامه ریزی نظم سیاسی، تولیدی، حقوقی، مدنی و فرهنگی جامعه و جهان سرمایه‌داری خلاصه می‌گردید. هر سه این گرایش بدون نیاز به تنظیم هیچ منشور مشترک، حتا بدون هیچ احتیاج به آشنائی و ارتباط با همدیگر، بدون اینکه در مورد تفاوت‌های خود نیازی به گفتگو ببینند کارهای کم یا بیش واحدی را انجام می‌دادند. همگی حوادث سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ را آینه عبرت می‌دیدند و برای جلوگیری از تأثیرپذیری توده‌های کارگر به ویژه دانشجویان و دانش آموزان خانواده‌های کارگری از کمونیسم نه فقط از رژیم شاه هیچ کم نداشتند که حتا بسیار خصمانه‌تر به پیش می‌تاختند. با اینکه به حداکثر توهم کارگران نیاز داشتند، با اینکه از کل فعالیتها و ترفند بازی‌های خود، سوار شدن روی موج توهم توده کارگر را دنبال می‌کردند، اما از کارگران می‌خواستند تا برای استقرار اهداف جهنمی ملامال

از وحشت خود دست به «جهاد فی سبیل الله» زنند. اگر بورژوازی کشورهای غربی در دوره‌ای از تاریخ برای رهایی از خطر پیکار ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر مجبور به قبول حد نازلی از افزایش بهای نیروی کار و آویختن به مدنیت، حقوق، قانون و دموکراسی پاسدار نظم سرمایه شد، اینان پالایش کامل این انتظارات از ساختار فکر کارگران را راه واقعی حفظ بردگی مزدی می‌دیدند.

رژیم جنایتکار شاه با کودتای سیاه ۲۸ مرداد و شبیخون‌های مستمر بعدی، هر نوع فعالیت جنبش کارگری و نطفه هر جنب و جوش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر را به خاک و خون کشید. کاربرد لفظ سیاست در گفتگوهای جاری میان توده‌های ناراضی و درس خوانده‌های طبقه کارگر خط قرمز محسوب می‌شد و اگر کارگری می‌خواست این کلمه را بر زبان بیاورد باید شش جهت پیرامونش را به دقت نظر می‌انداخت. ساواک هر پستوی حریم داخلی اجتماع آدمها را هدف هجوم می‌ساخت و سایه رعب و وحشت خود را بر هر پیچ، پچ دو نفری در هر گوشه خلوتی سنگین می‌کرد. در چنان برهوت سیاه هولناکی، مثلث دینی بورژوازی فرصت و امکان می‌یافت که آزادانه ابراز وجود کند. تشکیل انواع اجتماعات برای اینان از همه لحاظ آزاد بود. در هر روستای کوچک چند ده نفری حتماً مسجدی وجود داشت و آخوندی که کار پرداخت نشده کارگر را می‌بلعید در سلولهای مغز بردگان مزدی سرمایه بذر تحمیق و جهل و تخدیر می‌رویانند. مساجد فقط یکی از تریبون‌ها بود. دبستانها، دبیرستان‌ها، دانشگاهها و مراکز آموزشی کشور عرصه‌های همیشه باز تدریس تعلیمات دینی و بازار شستشوی مغزی کودکان و جوانان خانواده‌های کارگری توسط مبلغان و مروجان این طیف می‌گردید. در تمامی شهرها و شهرستان‌ها مراکزی مانند انجمن بازاریان، گروه مبارزه با مسیحیت، انجمن حجتیه یا ضد بهائیت، جمعیت‌های قرائت قرآن، کانون جهان اسلام، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، دانشجویان، معلمان، مهندسان، پزشکان، پرستاران، مدارس کرو لال‌ها، گروه آموزشی نابینایان، جمعیت حمایت از زنان بی‌سرپرست و در واقع سوء استفاده جنسی از

این زنان، انجمن دوستداران این امام و آن امامزاده، هیئت‌های عزاداری، کانون‌های متنوع تبلیغات اسلامی، مدارس خصوصی، گروه‌های امداد پزشکی، دارالمساکین، دارالایتام و بسیاری نهادهای این نوعی می‌آفرید و ساز و برگ ابراز حیات اجتماعی خود می‌کرد. درست در هنگامی که ساواک برای سرکوب هر اعتراض کارگران در مراکز کار در آماده باش به سر می‌برد، این مثلث شوم، هرچه خرافه و جهل و دروغ به هم می‌بافتند، در مجهزترین بنگاه‌های چاپ، با بالاترین تیراژها به چاپ می‌رسید و توسط شبکه سراسری انجمن‌ها و ارتباطاتشان در وسیع‌ترین سطح توزیع می‌شد. اینان با استفاده از این وضعیت نه فقط خود را سازمان می‌دادند بلکه مخالفت سرائی ارتجاعی خویش را تلاش برای احقاق مطالبات و آزادی‌ها و حقوق عموم القا می‌کردند و حمایت مالا مال از توهّم و بی‌دانشی افشاری از کارگران نسبت به خویش را نیز سازماندهی می‌نمودند. سازمان جنایتکار ساواک که هر نجوای مخالف رژیم شاه را از پشت دیوارها، کشف و در گلو خفه می‌کرد، نه فقط هیچ مانعی بر سر راه فعالیت‌های این بخش ارتجاع بورژوازی ایجاد نمی‌نمود که مستقیم و غیرمستقیم راه انجام فعالیت هایش را هموار می‌کرد و پایه‌های قدرتش را تحکیم می‌نمود. ساواک از سیر تا پیاز آنچه در انجمن‌ها و کانون‌ها و مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه یا سایر نهادها و مؤسسات آنها می‌گذشت، به اندازه کافی اطلاع داشت. از منظر ساواک یا کل رژیم شاه و شرکا و حامیان امپریالیستش، جزء، جزء کارهای این طیف بورژوازی در خدمت سرکوب فکری توده‌های کارگر، شستشوی مغزی جوانان این طبقه، ساز و کار زمینگیرسازی و به بن بست کشیدن جنبش کارگری و از این لحاظ نیاز بقای سرمایه‌داری و مکمل ایفای نقش دولت بورژوازی بود. بسیاری از رؤسا و اداره کنندگان این مؤسسات با ساواک رابطه حسنه داشتند و ساواک در غالب آنها عناصر نفوذی داشت. در این میان، گاهگاه عناصری از جلوداران یا افراد مشهور این طیف، برای چند صباحی به زندان هم می‌افتادند. رژیم شاه در هراس و گمان از اینکه اینان با استفاده از این امکانات دست به فعالیت‌های دیگر زنند، آنها را بعضاً دستگیر

می‌کرد و به آنها اخطار می‌داد که موازین نظم حاکم سرمایه را پاس دارند و خیال کمترین تخطی را از سر بیرون سازند. این بازداشت‌های توأم با تکریم، برای این اشخاص اعتبار سیاسی ساختگی به بار می‌آورد، موضوعی که توان تأثیرگذاری آن‌ها برای گمراه سازی توده‌های کارگر را بالا می‌برد.

یک سؤال اساسی در اینجا پیش می‌آید. این پرسش که جماعت مورد گفتگو با طرح این ایده‌های قرون وسطائی و بشرستیزانه چگونه می‌خواستند در میان کارگران برای خود جای پا باز کنند، چرا انتظار داشتند و فکر می‌کردند که به رغم وحشت آور بودن حرفهایشان باز هم قادر به جلب حمایت توده کارگر خواهند شد؟ و از همه اینها مهم‌تر اینکه چرا بخشی از کارگران به جای احساس وحشت از این دورنمای پرازدازی‌ها، باز هم به ارتجاع بورژوازی دل می‌دادند و چشم امید می‌دوختند؟! پاسخ را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد. توده‌های کارگر وقتی که اسیر فشار سنگین استثمار، دیکتاتوری، فقر، گرسنگی و فلاکت سرمایه اند، وقتی که در هیچ کجای فضای کار، زندگی و پیکارشان هیچ روزنه‌ای به سوی هیچ نوعی رهایی باز نیست، وقتی که در برهوت مسلط بر هست و نیست اجتماعی آن‌ها هیچ نوری به سوی هیچ راه واقعی مبارزه ضد سرمایه نمی‌تابد، وقتی که در قعر چنین جهنمی با چنین شرایطی قرار می‌گیرند، آن‌گاه به هر آلترناتیو فاشیستی، به هر فریبکار و هر دار و دسته دژخیم بورژوازی دل می‌بندند، دنبال هیتلرها، موسولینی‌ها، لوپن‌ها، طالبان‌ها، داعش‌ها و عوامفریبان مشابه راه می‌افتند. نظام سرمایه‌داری و رژیم شاه در طول دهه‌های ۴۰ و ۵۰ توده‌های کارگر را زندانی جهنمی مالا مال از فقر و محرومیت و وحشت نموده بود و دلیل باور جمعیتی از طبقه کارگر به بخش مورد بحث بورژوازی در همین جا قرار داشت. با همه اینها نباید از یاد برد که حوزه اثرگذاری این نیروها در جنبش کارگری ایران در آن سالها به عقب مانده ترین و متوهم ترین بخش کارگران محدود می‌شد. نکته مورد تأکید در اینجا نقش خاصی است که کل این بخش بورژوازی در این دوره تاریخی در سیر حوادث جاری جامعه سرمایه‌داری ایران بازی

می‌کند و تأثیر معینی است که به اعتبار ایفای همین نقش، بر روی جنبش کارگری روز ایران و سرنوشت دوره‌های بعد این جنبش بر جای می‌گذارد.

● این در ذات تولید سرمایه‌داری است که به موازات رشد و گسترش خود، از یک سو جامعه، جهان، تاریخ و زندگی بشر را دستخوش عظیم‌ترین تحولات، کشفیات و نوآوری‌ها می‌کند و از سوی دیگر با تبدیل تمامی این‌ها به ساز و کار سودافزون‌تر و سرمایه‌انبوه‌تر، توده‌های کارگر را در فقر و نیاز و ذلت و انواع سیه‌روزیها، غوطه‌ور می‌سازد. رفرم ارضی بورژوازی آغاز دهه ۴۰ خورشیدی در جامعه ایران هم جبراً و اجتناب‌ناپذیر از همین جنس بود. رفرم ارضی بورژوازی تا جایی که به پروسه انباشت سرمایه و استثمار نیروی کار طبقه کارگر مربوط می‌شد، نرخ‌های چشمگیری به دست آورد، اما در پهنه دستاوردهای سیاسی و تأثیر بر وضع معیشتی توده‌های کارگر ادامه اوضاع بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. حکومت رعب و وحشت و زندان و اعدام، پیش شرط اجرای رفرم شد، تا امکان هیچ اعتراضی برای هیچ کارگری، حتا برای هیچ منتقد درونی بورژوازی باقی نماند. دیوارها همه پرموش و موش‌ها به آخرین دستاوردهای تکنیک مدرن اطلاعاتی دنیا تجهیز شدند تا خفیف‌ترین زمزمه نارضایتی انسان‌ها را در اختیار ساواک قرار دهند و از این طریق امنیت و ثبات سرمایه‌داری تضمین گردد. در عرصه معیشت توده‌های کارگر، وضعیت فاجعه‌بار پیشین با تمامی وسعت و شدت خود ادامه یافت. شمار کل پزشکان کشور (عمومی و متخصص) تا آخر دهه ۴۰ به ۱۰ هزار نفر رسید و نسبت آنها به جمعیت روز جامعه از یک پزشک برای ۳۰۰۰ نفر پائین‌تر باقی ماند. نسبت اخیر صد البته گمراه‌کننده و عوامفریبانه است. از ۱۰ هزار پزشک مذکور حتا ۴۰۰۰ نفر هم سهم ۲۰ میلیون جمعیت روز طبقه کارگر نمی‌گردید. به بیان دیگر درصد پزشکان برای توده‌های کارگر در بهترین حالت یک نفر برای ۵۰۰۰ نفر بود. این نسبت در مناطق روستائی از این هم فاجعه‌بارتر می‌شد. حتا تا شروع دهه ۵۰ اکثریت روستاهای کشور فاقد

هر نوع امکانات دکتر، دارو و درمان بودند. در بسیاری از مناطق، کل امور پزشکی روستا با جمعیتی متجاوز از ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر را یک تا دو بهیار تجربی فاقد حداقل آموزش انجام می دادند. تعداد تخت های بیمارستانی برای سراسر کشور تا شروع دهه ۵۰، از رقم ۴۰ هزار بیشتر نبود و سهم جمعیت ۲۰ میلیون نفری توده های کارگر از این تعداد، زیر ۲۰ هزار عدد می شد. در همین دوره، جمعیت زیادی از کارگران حتا با نام بیمه اجتماعی و درمان آشنائی نداشتند. بیش از ۸۰ درصد کارگرانی که در روستاها، شهرهای کوچک یا حلبی آبادهای اطراف مراکز استان ها زندگی می کردند، از آب لوله کشی سالم محروم بودند. بیماری های عفونی مسری به ویژه در پاره ای استانها همچنان بیداد می کرد، از هر ۱۰۰ کودک خردسال، ۲۵ نفر تا پیش از ۵ سالگی می مردند و شمار نوزادانی که در هنگام تولد جان می دادند بیش از ۱۵ درصد کل متولدین هر سال بود. آمارهای بین المللی حتا با همان معیارها و موازین سرمایه مدارانه ضد انسانی، بیان می کردند که ۱۶ میلیون نفر از کل جمعیت ایران، یا در واقع بیش از ۸۰ درصد توده های کارگر در سطحی از گرسنگی به سر می برند و بالاتر از ۶۰ درصد اسیر سوء تغذیه مرگبار بودند. دسترسی کارگران به امکانات آموزشی نیز هیچ تفاوت چندانی با وضعیت بهداشت و درمان آنها نداشت. به رغم جار و جنجال گسترده در باره سناریوی سپاه دانش، تا اواخر دهه ۴۰ خیلی از روستاهای کشور حتا یک دبستان چهارکلاسه ابتدائی نداشتند، آمار جمعیت فاقد حداقل سواد خواندن و نوشتن حدود ۷۰ درصد بود، شمار دانش آموزان خانواده های کارگری که موفق به اتمام دوره ابتدائی می شدند زیاد نبود و از این عده فقط درصد کمی به دبیرستان راه پیدا می کردند. دسترسی فرزندان کارگران به مدارس عالی بسیار محدود بود و جزء حوادث نادر به حساب می آمد. عین همین حکم در رابطه با راهیابی خردسالان طبقه کارگر به مهد کودک ها هم صدق می نمود. کودکان بسیار کمی از خانواده های کارگر به این مراکز راه پیدا می کردند. نیمی از نفوس طبقه کارگر یعنی زنان با روزانه کار دو شیفتی و گاه بیشتر در خانه (خانه داری) در سراسر سال، برای صاحبان سرمایه

و دولت سرمایه‌داری یا کلاً نظام بردگی مزدی، کار بدون هیچ ریال دستمزد انجام می‌دادند. این به سرمایه‌داران امکان می‌داد تا کارگران شاغل را با نازل ترین بهای ممکن استثمار کنند، برای پرورش ارتش ذخیره کار و نیروی کار شبه رایگان سالهای آتی حتی یک ریال هزینه نکنند، به بازنشستگان فرسوده و عاجز از ادامه فروش نیروی کار هیچگونه مستمری نپردازند، غرامت مربوط به هزینه معاش معلولان و از کارافتادگان را پرداخت نکنند و هزینه‌های برخورداری میلیون‌ها خردسال جامعه از مهد کودک را به اقلام نجومی سود سالانه خود بیفزایند. کار خانگی زنان طبقه کارگر تمامی این نعمتهای عظیم زمینی را برای طبقه سرمایه‌دار به همراه داشت. طبقه بورژوازی از طریق به کارگیری غیرمستقیم نیروی کار رایگان زنان طبقه کارگر، موفق می‌گردید بالاترین نرخهای اضافه ارزش و طلائی ترین نرخهای سود را نصیب خود سازد. رفرم ارضی بورژوازی همان گونه که تأکید شد در کوتاه ترین زمان، جمعیت طبقه کارگر را به گونه‌ای کاملاً انفجاری افزایش داد. سرمایه‌داری ایران تا سالهای اول دهه ۵۰، با وجود نرخ بالای پیش ریز سالانه سرمایه و توسعه سریع حوزه‌های انباشت، قادر به جذب کارگران جدید نبود. بیکاری در همه شهرها از کوچک تا بزرگ معضل مهم اجتماعی بود، مشکلی عظیم که دولت سرمایه مطابق معمول، به ویژه در چنین شرائط خاصی توان چالش آن را نداشت. دامنه بیکاری همه بخش‌های طبقه کارگر را در بر می‌گرفت. زنان بعنوان نیمی از جمعیت این طبقه عموماً بیکار بودند. جوانان دیپلمه خانواده‌های کارگری به سختی کار پیدا می‌کردند و گفتگوی «دیپلمه‌های بیکار» نقل همه مجالس بود. درصد قابل توجهی از کارگران راهی شهرهای بزرگ، باید برای یافتن کار از هفت خوان عبور می‌کردند. آمارهای رسمی رژیم شاه در این دهه مطابق معمول با عوامفریبی از نرخ بیکاری ۳/۵ درصدی سخن می‌راند اما میان این ارقام مریخی تا واقعیت‌های زمینی تفاوتی فاحش وجود داشت. این موج فزاینده بیکاری، روند اعتراضات روز کارگران شاغل را عمیقاً زیر فشار قرار می‌داد. هر کارگری که کاری می‌یافت، نفس همین اشتغال حتی با بهای بسیار

ناچیز را نوعی غنیمت به حساب می‌آورد. خیلی‌ها به بدترین شرایط کار و استثمار تن می‌دادند. یک دلیل مهم افت مبارزات کارگران در این دوره را شاید بتوان همین فشار بیکاری و وحشت از دست دادن کار دانست، وضعیتی که تقریباً تا اواخر دهه ۴۰ ادامه داشت.

● رشد پرشتاب اقتصادی دهه ۴۰ با دامنه بسیار بیشتری در سال‌های آخر این دهه و نیمه اول دهه ۵۰ ادامه پیدا کرد. در برنامه توسعه چهارم رژیم شاه (۱۳۴۷ - ۱۳۵۲)، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در قلمروهای گوناگون اقتصادی رکورد همه دوره‌های پیشین را شکست. حجم سرمایه ثابت پیش ریز در کل بخش‌ها از ۳۶ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۴۷ به ۵۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰ و به ۷۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۵۲ افزایش پیدا کرد. سهم سرمایه ثابت پیش ریز در حوزه صنعت نیز طی همین دوره از ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون ریال به ۸ میلیارد و ۷۰۰ میلیون ریال در سال ۴۹ و حدود ۱۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ رسید. شمار کارگاه‌های بزرگ صنعتی به گونه بسیاری سابقه‌ای افزایش یافت. تعداد مراکز صنعتی دارای ۵۰ کارگر به بالا رشدی غول آسا یافت و از مرز ۶۶۲۵ واحد گذشت. در میان این واحدها، شمار بنگاه‌های تولیدی که بیش از ۳۰۰۰ کارگر را استثمار می‌کردند، بالا بود. غولهای صنعتی عظیمی مانند «ایران ناسیونال»، «جنرال موتورز»، «ایرانا»، «گروه صنعتی بهشهر»، «کفش ملی» و مراکز مشابه بعضاً ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ کارگر داشتند. فقط گروه صنعتی شهریار در سال شروع دهه ۵۰ بیش از ۶۰۰ هزار تن آهن آلات تولید نمود و کفش ملی و ایران ناسیونال شروع به صادرات محصولات ساخت خود نمودند. ارزش تولیدات سالانه حوزه صنعت از ۱۸۲ میلیارد و ۹۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۴۷ به ۳۳۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۵۰ و به ۴۳۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ رسید. میزان ارزش اضافی تولید شده توسط توده‌های کارگر بخش صنعت از ۶۴ میلیارد ریال به بیش از ۱۰۱ میلیارد ریال در سال سوم اجرای برنامه و

۱۶۷ میلیارد ریال در سال انتهای آن جهش نمود. متوسط رشد تولیدات صنعتی در فاصله ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ نرخ حیرت انگیز سالانه ۲۱ درصد را پشت سر نهاد و میزان اضافه ارزش‌های این حوزه در طول همین مدت ۲۵۰ درصد رشد کرد. متوسط نرخ رشد اقتصادی دوره پنج ساله برنامه چهارم ۱۱/۸ درصد شد همزمان زوال روستاها ادامه یافت و ۵ میلیون برده مزدی جدید به فروشندگان نیروی کار در حاشیه شهرهای بزرگ اضافه گردیدند. جمعیت کثیر چندین میلیونی که در شروع دهه ۵۰ در مراکز مختلف کار و تولید، در مناطق گوناگون کشور به ویژه قطب‌های بزرگ صنعتی مانند تهران، کرج، تبریز، قزوین، اصفهان، اهواز، آبادان، مشهد و شیراز کار می‌کردند و زیر فشار بیشترین میزان استثمار، محرومیت و سیه روزی‌ها قرار داشتند، همراه با افراد خانواده خود بالغ بر ۷۰ درصد جمعیت روز کشور را تشکیل می‌دادند.

● در باره وضع زندگی طبقه کارگر به اختصار توضیح دادیم، اما آنچه از آغاز این دهه بیش از هر چیز به نظر می‌آید بعضی ویژگی‌های بی‌سابقه مبارزات کارگران بود. جنبش کارگری ایران تا آن روز دو دوره مالا مال از مبارزه و اعتراض را در کارنامه خود داشت، اما آنچه در ابتدای این دهه رخ می‌داد، در قیاس با هر دو دوره مذکور، از برخی تفاوت‌ها خبر می‌داد. تمایزاتی که بسیار مهم و درس آموز هستند. این تفاوت‌های مهم عبارت بودند از:

۱) منظور از دو دوره مبارزات پیشین جنبش کارگری ایران، سالهای بین ۱۲۹۹ خورشیدی تا استقرار دیکتاتوری رضاخانی و سالهای ۱۳۲۰ تا کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. در این فواصل تاریخی، اعتصابات، جنب و جوشها و خیزش‌های کارگران بسیار بیشتر از آنکه جریان مبارزات خودانگیخته طبقاتی توده‌های کارگر علیه سرمایه و سرمایه‌داران باشد، میدان دخالت احزاب برای استفاده از این مبارزات و شورش‌ها، جهت تسویه حسابهای جاری با رقبای حاکم یا اپوزیسیون بود. جنبش کارگری نیمه اول دهه ۱۳۵۰ خورشیدی در این گذر تشابهی با دوره‌های مذکور

نداشت. در این چند سال هیچ رویکرد بالای سر کارگران نقشی در سازماندهی اعتصابات یا سایر شکل‌های جنبش آنان، به هیچ میزان ایفا نمی‌نمود. حزب توده دوران کمای چند دهساله ناشی از ضربات روزهای کودتا را طی می‌کرد. فعالان کارگری طرفدار یا عضو حزب توده، اگر هم احیاناً فعالیتی داشتند، این کار را صرفاً به مثابه افراد مجزا و بدون ارتباط تشکیلاتی انجام می‌دادند. دامنه تلاش آنها هم از هیزم بیاری سندیکاهای ارتجاعی دست ساخت ساواک فراتر نمی‌رفت. دو سازمان چریکی روز نه فقط هیچ تأثیری بر جنبش کارگری نداشتند که اساساً از هیچ شناسی برای اثرگذاری بر مبارزات جاری توده‌های کارگر برخوردار نبودند. «سازمان مجاهدین خلق» چه در شرائطی که هنوز به مذهب می‌آویخت، چه در پروسه گسست از ارتجاع اسلامی و پذیرش کمونیسم و چه به ویژه بعد از پایان این پروسه، درصد بالائی از اعضای خود را راهی کارخانه‌ها می‌کرد اما حضور این عده در میان کارگران ربطی به هیچ نوع تلاش یا برنامه ریزی برای شرکت در مبارزات روز کارگران و تأثیر بر سیر حوادث درون کارخانه‌ها نداشت. سازمان چریکهای فدائی خلق حتا به همین حضور فیزیکی بدون نقش نیز رغبتی نشان نمی‌داد و هیچ کاری در این زمینه نمی‌کرد. در طول این سالها گروههای بسیار کوچکی که هویت خود را با «کار آرام سیاسی میان کارگران» تعریف می‌نمودند اینجا و آنجا به کارخانه‌ها می‌رفتند، از میان آنها می‌توان به محافلی مانند، «پروسه، تاکتیک»، «ساکا»، «یکا»، «گاما» و مشابه اینها اشاره کرد. هیچ کدام این محافل نیز در موقعیتی نبودند که حتا در دایره همان جهت گیری‌های عمیقاً فرمیستی و واپسگرای خود قادر به تأثیرگذاری بر اعتراضات کارگری باشند. خلاصه کلام اینکه در نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی جنبش کارگری ایران عرصه دخالت هیچ حزب، محفل یا سازمان بالای سر خود و مدعی رهبری و مشکل گشایی امور روزمره خود نبود. همچنین این جنبش در هیچ سطح، نقش پیاده نظام این نیروها برای تسویه حساب با بورژوازی حاکم یا اپوزیسیون را هم بازی نمی‌نمود. پیداست که در این دوره نیز هر دار و دسته ارتجاعی بورژوازی به

طور قطع برای حداکثر شستشوی مغزی کارگران و تبدیل جنبش آنها برای قدرت یابی خود تقلا می‌کرد، اما این نوع جریانات نه فقط کارگران را به اعتراضی تشویق نمی‌کردند که به اندازه رژیم حاکم از شنیدن نام مبارزه و جنب و جوش توده کارگر وحشت داشتند. در این دوره کوتاه هر چه بود خود کارگران بودند، نیروی سازمانده هر اعتراض و اعتصابی مجموعه هماهنگی از فعالان کارگری و سایر همزنجیران آنها بودند. هر شورش و خیزشی از سوی خود توده کارگر برنامه ریزی می‌گردید و عملی می‌شد. هیچ صدر و بالانشین و سرکرده‌ای وجود نداشت، فعالان جنبش و آحاد توده طبقه کارگر دست در دست هم داشتند، آنها برای مبارزه متحد روزمره گوش به زنگ دستورات صادره هیچ قدرت بالای سر خود نبودند، بلکه از درون مجاری واقعی زندگی، کار، است شمارشوندگی، ستمکشی یا کلاً مشترکات عینی طبقاتی به همدیگر پیوند می‌خوردند. تجربه داران به کسانی که فاقد تجربه بودند می‌آموختند. آنان که بیشتر می‌دانستند به افرادی که کمتر می‌دانستند یاد می‌دادند. دانشها و تجارب موجود تار و پود جنبش جاری می‌شد و آموزشهای حاصل هر اعتصاب، سازماندهی بهتر مبارزات بعدی را ممکن می‌کرد.

۲) وسعت، کثرت، طول مدت اعتصابات و همپیوندی توده‌های کارگر به هیچ وجه قابل قیاس با دو دوره پیش نبود. بسیار بعید است بتوان کارخانه یا حتا کارگاه نه چندان بزرگی را در شهرهای مختلف، به ویژه در مراکز مهم صنعتی پیدا کرد که کارگران آن در نیمه اول دهه ۵۰ چند یا حداقل یک بار چرخ کار و تولید را از کار نیانداخته باشند. منحنی اعتصابات سیر صعودی داشت. در سال ۵۳ «وزارت کار» رژیم شاه اعلام کرد که هر کارگر ایرانی در طول این سال ۳ بار دست به اعتصاب زده است، رقمی که آن روز حتا در مقیاس بین المللی به یک رکورد می‌ماند. اعتصابات در پاره‌ای موارد به درازا می‌کشید، کارگران، مقاومت صاحبان سرمایه در مقابل خواسته‌های خود را با طولانی کردن هر چه بیشتر مبارزات پاسخ می‌دادند، شمار اعتصابات دوهفته‌ای یا حتا بیشتر، در واحدهای صنعتی دارای چند

هزار کارگر کم نبود. یکپارچگی و اتحاد کارگران در جریان مبارزه توجه همگان را به خود جلب می نمود. تمامی آحاد کارگران در اعتصاب شرکت می کردند و به طور معمول، همدل و همراه تا تعیین تکلیف نهائی خواسته های خویش، ادامه می دادند.

۳) یک تفاوت دیگر این دوره با دو دوره قبل، ابعاد خفقان و سرکوب مبارزات کارگران توسط رژیم شاه بود. در هر دو دوره تاریخی سال های قبل و بعد کودتای سیاه سوم اسفند رضاخان و ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نیز جنبش کارگری قطعاً سرکوب می گردید اما فراموش نکنیم که در آن دوره ها، تشتت حاد درون ساختار قدرت رژیم ها در یک سوی و حضور گسترده توده های میلیونی، کم یا بیش ماشین سرکوب نظامی سرمایه را محدود می کرد. در نیمه نخست دهه ۵۰ وضع اساساً چنین نبود. رژیم شاه خود را در اوج اقتدار و ثبات می دید، از حمایت همه جانبه امپریالیست های امریکائی و کلاً غربی برخوردار بود. با اردوگاه شوروی و همه کشورهای اروپای شرقی رابطه اقتصادی و سیاسی تنگاتنگ و حسنه ای داشت. در خاورمیانه و حوزه خلیج، حرف اول را می زد و نقش ژاندارم منطقه را ایفا می کرد. در فاصله مرزهای داخلی، هر روز بیش از روز پیش، خطر احتمالی یا خیالی توسعه نفوذ دو سازمان چریکی چپ را از سر خود رفع می نمود. هیچ صدای مخالفی از اپوزیسیون های رسمی و پیشینه دار بورژوازی آزارش نمی داد، نصیحت و ملامت های پان اسلامیت ها هم نه فقط در دسری برایش پدید نمی آورد که به حل و فصل مشکلات مهم دامنگیرش از جمله چالش کمونیسم و خطر جنبش کارگری کمک هم می کرد. رژیم در چنین موقعیت مساعدی به سر می برد و بر همین اساس از تمامی توان لازم برای سرکوب مبارزات توده های کارگر برخوردار بود. کشتار کارگران جهان چیت در سال ۱۳۵۰ و کارخانه نساجی شاهی در سال ۱۳۵۴ فقط نمونه هایی از جنایتهای رژیم شاه علیه جنبش کارگری در این سال ها است.

۴) دامنه مطالبات، سطح انتظار و عزم دسته جمعی کارگران برای فشار بر بورژوازی، یکی دیگر از تمایزات بارز این دوره در قیاس با دو دوره پیشین بود.

افزایش دستمزدها محور اساسی جنگ و ستیزها را تعیین می‌کرد. مسائلی مانند سهم بیشتر در «سود ویژه» کارخانه‌ها، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، غرامت سختی شرائط کار، کمک هزینه تأهل و اولاد و بالا بردن میزان آنها، همگی اجزاء همین خواست بودند. صاحبان سرمایه و رژیم شاه برای کاهش بهای نیروی کار طبقه کارگر تا سطح شبه رایگان، به هر دسیسه‌ای دست می‌زدند. آنها مزد محقر روزانه کارگران را شقه شقه می‌کردند و برای هر شقه آن پرونده ویژه‌ای تنظیم می‌نمودند. درحالی که حاصل جمع کل این شقه‌ها به هیچ کجای معاش روزانه فروشندگان نیروی کار نمی‌رسید و توده کارگر در فقر غوطه می‌خورد، این چنین القا می‌شد که گویا آنها از حق و حقوق فراوانی برخوردارند!! نه فقط دستمزد که انواع حقوق و مزایا را دریافت می‌دارند!! طرح پاره پاره کردن مزدها سوای این فربیها، این مشکل را برای کارگران ایجاد می‌کرد که برای اینکه چند ریالی بر بهای نیروی کار خویش بیافزایند، مجبور می‌شدند به جای تحمل هزینه‌های یک اعتصاب، عواقب چندین دور مبارزه برای چندین خواست و اعتراض را بپذیرند و به بورژوازی امکان می‌داد تا به طور مثال اگر زیر فشار مبارزات کارگران مجبور به قبول چند ریال افزایش بر میزان اعلام شده مزدها گردد، زیر بار افزایش کمک هزینه تأهل و اولاد یا «سود ویژه» و «پاداش ماهانه» و مانند این‌ها، نرود. سرمایه‌داران و رژیم سلطنتی سرمایه از همه این راهکارها و ترفندها برای مقابله با خواست افزایش دستمزد توده کارگر دست می‌زدند اما سطح انتظار کارگران به طور مستمر رو به رشد بود. رونق بازار انباشت، وضعیت اشتغال کامل و نیاز گسترده بورژوازی به نیروی کار نیز این روند را تقویت می‌کرد. با اینکه میلیون‌ها فروشنده جدید نیروی کار بر جمعیت پیشین طبقه کارگر اضافه شده بود اما سرمایه‌داران به ویژه در مراکز بزرگ صنعتی، انسانهای در جستجوی کار را از هم می‌دزدیدند. صاحبان شرکت‌هایی مانند ایران ناسیونال، ایرانا، گروه صنعتی بهشهر و رنا، با راه اندازی گروههای خاص در جاده‌های قدیم، مخصوص و اتوبان کرج و ساوه، مهاجرین تازه وارد روستاها را سوار مینی بوس نموده و به

کارگزینی کارخانه‌های خویش منتقل می‌ساختند. سرمایه‌داری در وسیع‌ترین سطح به نیروی کار احتیاج داشت و توده‌های کارگر شاغل بدون هراس زیاد از خطر بیکاری، خواست‌های اقتصادی خود و در رأس آن‌ها افزایش دستمزد را طرح و برای تحقق آن مبارزه می‌کردند. زیر فشار همین مبارزات بود که میزان مزدها مخصوصاً از سال ۱۳۵۳ به صورت غیررسمی تا حدود قابل توجهی بالا رفت. وزارت کار رژیم شاه بر روی نازل ماندن سطح دستمزدها حداکثر سرسختی را نشان می‌داد، افزایش سالانه بهای نیروی کار را با تمامی توان کنترل می‌کرد و میزان آن را حتا از نرخ تورم جاری پائین‌تر اعلام می‌نمود. صاحبان سرمایه اما با مشاهده چشم انداز بسیار وسوسه انگیز انباشت و حصول سودهای نجومی در یک سو و زیر فشار احتیاج به کارگر و سرکشی مبارزات کارگران در سوی دیگر به مزدهای بالاتر از مصوبه وزارت کار رژیم تن می‌دادند. به طور مثال در سال ۱۳۵۴ در حالی که حداقل دستمزد مصوبه دولت هویدا برای کارگران ساده به ۱۶۰ ریال در روز نمی‌رسید، مزد رسمی روزانه در غالب کارخانه‌های جاده کرج از ۲۰۰ ریال بیشتر بود.

نکات بالا به عنوان شاخص‌های وضعیت مبارزات کارگران در این دوره، فاز بسیار نیرومندی از سرمایه ستیزی خودانگیخته توده‌های کارگر را به نمایش می‌گذاشت. همه مراکز کار میدان جدال دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری بود. کارگران ظاهراً مبارزه سیاسی نمی‌کردند!! اما آنها درگیر مبارزه طبقاتی بودند و هر سطح مبارزه طبقاتی در عین حال یک مبارزه سیاسی است. آنچه کارگران ایران در دهه ۵۰ انجام می‌دادند نه فرار از مبارزه سیاسی بلکه دوری از رژیم ستیزی رادیکال نمایانه بورژوائی بود. آنها مستمراً و همه روزه با قوای سرکوب یکی از درنده‌ترین رژیم‌های تاریخ سرمایه‌داری دست و پنجه نرم می‌کردند و این کار را در بطن مبارزه علیه شدت استثمار و توحش سرمایه، برای کاهش فشار این استثمار و به عنوان جزء جدانشدنی جدال خود با طبقه سرمایه‌دار و مناسبات بردگی مزدی به پیش می‌بردند. سرمایه ستیزی توده کارگر در اینجا قطعاً ابتدائی، فاقد بلوغ و عمیقاً آسیب پذیر بود، با همه

اینها یک چیز را فراموش نکنیم مبارزات کارگران در این دوره نشانه‌های طبقاتی ضد سرمایه‌داری به مراتب بیشتری را در قیاس با مبارزات سیاسی بسیار پر سر و صدای آنها در پشت سر حزب توده در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دارا بود. جمعیت عظیم کارگری که صفوف طولانی میتینگ‌های سیاسی حزب توده را پر می‌ساختند و عظمت می‌بخشیدند، کل قدرت پیکار خود را فدای تسویه حساب بخش‌های مختلف ارتجاع بورژوازی با هم می‌کردند، اما جنبش کارگری نیمه نخست دهه ۵۰ چنین نمی‌نمود. این قدرت را ولو در سطحی بسیار نازل، برای بهبود موقعیت بسیار فرسوده خود در مقابل طبقه سرمایه‌دار به کار می‌برد. کارگران می‌توانند با بیشترین آگاهی سیاسی، نیرومندترین رژیم‌ها را سرنگون سازند و انقلاب پشت سر انقلاب راه اندازند، اما در طی این تاخت و تازها، گزندی به سرمایه‌داری نرسانند و استقرار مدلی متفاوت از دولت و یا تغییر فرم در مالکیت سرمایه را دنبال کنند، آنچنانکه بخشهای عظیمی از طبقه کارگر جهانی در طول قرن بیستم در آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا و اروپای شرقی تجربه کرده است. رویه دیگر ماجرا نیز بسیار درس آموز است. کارگران می‌توانند گسترده‌ترین جنبش‌ها را برای تحمیل مطالبات اقتصادی، رفاهی و اجتماعی خود بر بورژوازی سازمان دهند، اما همچنان آویزان به تقدس حریم سرمایه و ماندگاری سرمایه‌داری بمانند و از همه لحاظ بازندگان مفلوک، زبون و مستأصل مبارزه طبقاتی شوند. سرنوشت طبقه کارگر اروپای شمالی و غربی و کل آمریکا بهترین مصداق است. در نیمه نخست دهه ۵۰ خورشیدی ایران، کارگران عریضه نگاری نمی‌کردند، به قانون، نظم، مذهب و حقوق سرمایه توسل نمی‌جستند، برعکس دقیقاً از قدرت طبقاتی خود آغاز می‌نمودند و این قدرت را وارد میدان می‌ساختند. در این راستا، برخی وقت‌ها تاکتیک‌های بسیار مسخره‌ای را هم به کار می‌گرفتند، مثلاً وقتی با قوای سرکوب رژیم سلطنتی بورژوازی روبرو می‌شدند، ناگهان اینجا و آنجا عکس شاه را سر دست بلند می‌کردند!! کارگران مسلماً کار بسیار غلطی انجام می‌دادند، اما تصور بسیار نادرستی است اگر فکر کنیم که آنان با این کار، روی به

دولت و قدرت و قرار و سلطنت سرمایه می‌نهادند، آنها به طور واقعی دست به چنین عملی نمی‌زدند، برعکس، تمثال خدای کشتار و جنایت سرمایه را خاکریز مقاومت خود در برابر ارتش درنده سرمایه می‌ساختند. آنها به ماموران دژخیم یا شستشوی مغزی شده سرمایه می‌گفتند که شما از بشریت چیزی نمی‌دانید، هر چه خوی و خلق انسانی است از وجودتان رخت بر بسته است، آلت فعل و مطیع بدون اراده شاه سرمایه می‌باشید و ما با وقوف کامل به همه اینها، از عکس همین اختاپوس، برای دفع تهاجم شما و برای اثبات سرسپردگی و قیح شما استفاده می‌کنیم. جنبش کارگری ایران در این دوره کاملاً بی‌افق، پراکنده، ضعیف و آسیب پذیر بود. در عرصه رشد سرمایه ستیزی خودانگیخته خود به هستی آگاه ضد کار مزدی، هیچ اندوخته قابل اتکائی به نمایش نمی‌نهاد. حدود ۸۰ درصد کارگران سواد خواندن و نوشتن نداشتند، دیدن روزنامه در دست یک کارگر بیشتر به عجایب باور نکردنی می‌ماند. جهل و خرافه در میان خانواده‌های کارگری بیداد می‌کرد. دانش سیاسی و حتا اجتماعی توده کارگر پائین بود. محافظه کاری، قناعت پیشگی، سیاست گریزی، وحشت از رژیم و ساواک بسان خوره تار و پود هستی اجتماعی آنها را می‌خورد. همه این معضلات، کاستی‌ها و فروماندگی‌ها وجود داشت، اما همزمان جنبش کارگران در همه مراکز کار و تولید، بدون اینکه دنباله رو هیچ نیروی بالای سر خود باشد، بدون آنکه نقش پیاده نظام این یا آن اپوزیسیون بورژوازی را ایفا نماید و بدون اینکه در منجلاب رفرمیسم منحط راست سندیکالیستی غوطه خورد سرکشی می‌کرد و پیش می‌تاخت. مطالباتش را مطرح می‌نمود، اعتصاب می‌کرد، بزرگترین تراستهای صنعتی را از چرخش باز می‌داشت، رود عظیم اضافه ارزش‌ها را از جریان فرو می‌انداخت، قدرت خود را اعمال می‌نمود و به ضرب همین قدرت، بسیاری خواست‌های خود را بر درنده ترین سرمایه‌داران و دژخیم ترین رژیم‌های سرمایه تحمیل می‌نمود. هنوز که هنوز است هیچ جزء کوچک یا بزرگ تحلیل گران ایران یا دنیا قبول ندارد که آنچه از اواخر سال ۵۶ به بعد در شکل جنبش گسترده، سراسری و توده‌ای وارد خیابان‌های کل شهرهای

ایران شد و راه سرنگونی رژیم شاه را پیش گرفت، همین جنبش کارگری نیمه اول دهه ۵۰ بود. چپ لنینی هر شکل یا هر سطح مبارزه طبقاتی کارگران را به خاطر اینکه تحت رهبری یک حزب سیاسی نیست، یا با هدف مستقیم سرنگونی یک دولت و آوردن دولت دیگر بورژوازی صورت نمی گیرد، فاقد هر نوع بار سیاسی می خواند!! جنبش کارگری نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی در ایران، با این مختصات، از ظرفیت بسیار مساعدی برای رشد و ارتقا به یک جنبش آگاه طبقاتی و سوسیالیستی برخوردار بود. اما وقوع این رخداد، ساز و برگ هائی می خواست که هیچ کدام وجود نداشت. پیش از هر چیز و مهم تر از همه چیز به فعالان اثرگذار، مصمم و فداکار نیاز داشت، فعالانی نه در لباس دانشوران طبقات دارا که از توده فروشنده نیروی کار، نه حزب نشین بالای سر کارگران که به عنوان آحادی از آنان، نه سندیکالیست که پرچمدار سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری، نه مشتاق تعویض و تبدیل نوع دولت و نظم و برنامه ریزی سرمایه که فعال آگاه جنبش محور رابطه خرید و فروش نیروی کار، نه رژیم ستیز خلقی که سرنگونی طلب ضد سرمایه، نه دست به کار شقه شقه کردن جنبش کارگری و آویختن هر جزء آن به اصلاح طلبی و دموکراسی جوئی فریکارانه بخشی از ارتجاع بورژوازی که صاحب عزم جزم برای متشکل نمودن شورائی توده وسیع طبقه کارگر علیه تمامی اشکال ستم و دیکتاتوری سرمایه داری. این جنبش وسیع که همه جا، در تمامی کارخانه ها، مناطق خارج محدوده شهرها و مراکز مختلف کار و تولید حضور داشت، جنبشی با تنه بسیار نیرومند اما فاقد شعور آگاه ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی بود. جنبشی که در طول چند سال، پر توان و پر شکوه علیه سرمایه جنگید اما این کار را نه با هستی آگاه طبقاتی و نه با سر بیدار که به حکم سرشت خودجوش و سرکش در هستی طبقاتی خود انجام می داد. چنین جنبشی با چنین وضعیتی چند گام این طرف تر در شرائطی که سرمایه داری ایران به ورطه بحران کوبنده اقتصادی افتاد قادر به یافتن هیچ راهی به سوی هیچ افقی برای غلبه بر وضع موجود نمی شد. باید راهی می جست و وقتی که خود غرق

در فروماندگی از عهده این کار بر نمی‌آمد، بورژوازی سازمان یافته اسلامی بود که با بیشترین آمادگی لازم به سراغش می‌رفت، عنان اختیارش را می‌قاپید، سوار موج آن می‌شد و به عرش قدرت می‌تاخت.

● فاصله میان ۱۳۵۲ تا آغاز ۱۳۵۶ را می‌توان طلایی ترین دوره رونق و توسعه انباشت سرمایه در تاریخ سرمایه‌داری ایران به حساب آورد. بحران بزرگ اقتصادی نیمه دوم دهه ۵۰ از دل این دوره رونق بیرون آمد. **سرچشمه واقعی بحران، سبقت گرفتن نرخ انباشت سرمایه از نرخ تولید اضافه ارزش است.** تا لحظه حاضر هیچ فرد یا جریان سیاسی، هیچ بحث مشخصی در این زمینه پیش نکشیده است و به بازکاوی زوایای واقعی ماجرا نپرداخته است. عده‌ای با گفتن این حرف درست که آنچه در ایران رخ داد، ادامه مستقیم روند بحران جهانی سرمایه‌داری و جزء اجتناب ناپذیر آن بود، خیال خود را راحت کردند، مقداری کلی گوئی و حتا گمراه سازی پیش پای دیگران نهادند و پرونده گفتگوها را بستند. بحران اقتصادی دهه ۵۰ ایران در بخش بزرگی از خود حاصل سرریز بحران دامنگیر سرمایه اجتماعی کشورهای غربی بود، اما طرح موضوع در این سطح هیچ چیز را روشن نمی‌کند. وقتی از بحران سرمایه‌داری یک جامعه معین در یک دوره زمانی خاص سخن می‌گوئیم، آنچه بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد کالبدشکافی چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی همان جامعه و بازکاوی عوامل وقوع بحران در آن حوزه است. پیداست که این کار بدون توجه به تمامی دقایق و زوایای درهمرفتگی ارگانیک شیرازه تولید سرمایه‌داری در اینجا با سرمایه جهانی غلط و گمراه کننده خواهد بود. پروسه بروز بحران اقتصادی نیمه دوم دهه ۵۰ در ایران را نیز باید اینسان دید و توضیح داد.

در سال ۱۳۵۲ میزان تشکیل سرمایه ثابت در کل سرمایه اجتماعی ایران به ویژه در حوزه صنعت به نرخ رشدی خیره کننده و کم سابقه دست یافت. میزان این رشد که ۳۳/۶٪ گزارش گردید در سال بعد دچار کاهش شد اما فقط یک سال این طرف‌تر

در ۱۳۵۴ مرز بهت انگیز ۹۱٪ را پشت سر نهاد، جدول زیر این رشد را در طول نیمه اول دهه مورد بحث، پیش روی ما قرار می دهد.

جدول ۱

سال	میزان تشکیل سرمایه ثابت	سهم گروه صنعت	درصد رشد سالانه
۱۳۵۱	۵۵	۱۳/۴	۱/۹
۱۳۵۲	۷۳/۵	۱۵/۹	۳۳/۶
۱۳۵۳	۸۲/۶	۱۵/۶	۱۲/۴
۱۳۵۴	۱۵۸	۱۸/۱	۹۱/۳
۱۳۵۵	۱۶۷/۱	۱۴/۲	۵/۸
۱۳۵۶	۱۶۸/۱	۱۵/۵	۰/۶

تشکیل سرمایه ثابت در فاصله سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶
(میلیارد ریال - به قیمت ثابت سال ۴۴)

افزایش بی سابقه حجم و میزان ارزشی سرمایه ثابت در این سالها محصول مستقیم سرمایه گذاری های عظیمی بود که در بخش صنعت رخ داد. در فاصله زمانی مذکور شمار شرکت های تازه تأسیس صنعتی از رقم ۲۴۲۶ فراتر رفت و میزان سرمایه پیش ریز شده برای احداث آنها به ۲۰۴ تریلیون و ۱۲۰ میلیارد ریال روز کشور بالغ گردید. سرمایه گذاری در صنایع سنگین به یک محور مهم تمرکز انباشت تبدیل شد. شرکت های بزرگ تولید کننده مواد شیمیائی، ماشین آلات و فلزات اساسی، صنایع ذوب و تولید فولاد و صنایع مکانیکی و برق بیشترین سرمایه ها را به سوی خود سرازیر ساختند. میزان سرمایه ای که در فاصله زمانی بالا در همین ۴ حوزه انباشت

شد به رقم ۱۶۲ میلیارد ریال رسید. این رقم ۷۵ درصد مجموع سرمایه گذاریهائی بود که کل شرکت‌های تازه تأسیس و به ثبت رسیده این دوره، در اختیار خود داشتند. حوزه‌های چهارگانه فوق همگی در زمره صنایع سنگین بودند، عظیم ترین حجم سرمایه ثابت را به کار می گرفتند و ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) آنها کم یا بیش بالا بود. در جدول زیر می توان بخشی از این شاخص‌ها را دید.

جدول ۲

حوزه صنعتی	۱۳۵۱		۱۳۵۵	
	کارکنان	سرمایه ثابت	کارکنان	سرمایه ثابت
شیمیائی	۲۰	۲۲۷۲	۴۴	۱۹۹۵۷
فلزات اساسی	۴	۴۰۶	۱۸	۱۶۴۵
صنایع فلزی	۵۳	۲۱۱۵	۷۹	۱۰۵۷۱

افزایش سالانه سرمایه ثابت و شمار کارکنان در چند حوزه مهم صنعتی در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ (میلیون ریال - ۱۰۰۰ نفر)

مراکز آمارگیری بورژوازی به طور معمول توده فروشنده نیروی کار و جماعت کارگزاران و خدم و حشم بوروکراسی سرمایه را زیر نام کارکنان جمع می کنند. در طول سال‌های مورد بررسی ما بر اساس برآوردهای حاصل مشاهدات مستقیم، از کل این جمعیت حدود ۷۵ درصد را کارگران تشکیل می داده‌اند. روشن است که در گزارشات مراکز آماری دنیای سرمایه‌داری، نه فقط مسائلی مانند نرخ استثمار و ارزش اضافی، بلکه حتا داده هائی مانند ترکیب ارگانیک سرمایه هم مورد اشاره قرار نمی گیرند. برای یافتن این شاخص‌ها باید از اطلاعات آماری دیگر بهره گرفت. آنچه

در جدول ۳ برای دادن تصویری حتی المقدور روشن از تغییرات ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی ایران در فاصله سال‌های ۵۱ تا ۵۵ می‌آید به همین سیاق استخراج شده است.

جدول ۳

رشته صنعتی	سرمایه ثابت (۱۳۵۱)	سرمایه ثابت (۱۳۵۵)	مزد کارگران (۱۳۵۱)	مزد کارگران (۱۳۵۵)	ترکیب ارگانیک (۱۳۵۱)	ترکیب ارگانیک (۱۳۵۵)
مواد غذایی	۴۵۱۳۳	۸۶۰۰۰	۴۴۶۴	۴۶۵۴	۱۰/۲۶	۱۸/۴
پوشاک	۳۳۴۳۸	۷۰۰۰۰	۷۷۰۴	۷۹۸۳	۴/۳۳	۸/۷
صنایع چوبی	۴۲۶۱	۱۳۶۵۲	۵۸۴	۶۳۹	۷/۳	۲۱/۳
کاغذ، مقوا، چوب	۴۸۴۵	۱۲۶۰۰	۲۳۴	۵۴۸	۲۰/۵	۲۳
شیمیایی	۲۹۱۳۱	۹۳۴۸۳	۱۴۸۷	۳۰۱۱	۱۹/۶	۳۱
معادن غیر فلزی	۱۴۶۷۶	۶۹۸۸۸	۱۹۱۹	۴۳۸۰	۷/۶	۱۶
فلزات اساسی	۳۸۸۸۴	۱۲۴۱۱۸	۶۶۴	۱۲۷۸	۵۸	۹۷/۱
ماشین آلات و محصولات فلزی	۴۱۴۰	۷۱۱۸۴	۱۱۹۷	۵۴۷۵	۳/۴	۱۳
جمع	۱۷۵۲۰۸	۵۴۰۹۲۵	۱۸۲۵۳	۲۷۹۶۸	۹/۶	۱۹/۳

سرمایه ثابت و متغیر در مهمترین حوزه‌های انباشت سرمایه اجتماعی ایران در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵
(میلیون ریال)

همان گونه که مشاهده می‌شود متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه برای بخشهای بالا در

سال ۱۳۵۱، بر اساس تقسیم کل سرمایه ثابت به کل سرمایه متغیر همین سال حدود ۹/۶ و برای سال ۵۵ حدود ۱۹/۳ بوده است، رقمی که بیش از دو برابر سال ۱۳۵۱ است. به بررسی این تفاوتها و تاثیر آنها در پروسه افت نرخ سودها و ظهور بحران باز خواهیم گشت، اما پیش از آن در باره داده‌های آماری درون جدول مقداری توضیح دهیم. همه گزارشات این دوره از سرمایه گذاری‌های عظیم داخلی و خارجی در قلمرو صنایع سنگین و بخش‌هایی مانند آب و برق، فلزات اساسی، فولاد و ذوب آهن یا موارد مشابه خبر می‌دهند، صناعی که عموماً برای تکمیل بخش استوار خود نیازمند مقادیر ارزشی بسیار کلان هستند. داده‌ها می‌گویند که نسبت افزایش سرمایه ثابت در این دوره حدود ۳ برابر بوده است، در حالی که نسبت افزایش بخش متغیر سرمایه (مزد کارگران) کمی بیش از ۱/۵ برابر بالا رفته است. همانگونه که در مورد چهار حوزه فوق گفته شد بیشترین ارقام سرمایه ثابت به ویژه استوار را احتیاج داشته‌اند و به لحاظ ترکیب ارگانیک بیش از همه بخشهای دیگر، صعود داشته‌اند. به بحث بحران اقتصادی آغاز نیمه دوم دهه ۵۰ سرمایه‌داری باز گردیم. دلیل تأکید بر داده‌های آماری بالا این بود که نشان دهیم برای جستجوی علل واقعی بروز بحران مجرد غوطه خوردن در نوسانات قیمت نفت یا تأثیر یک سویه و مطلق سرریز بحران سرمایه‌داری کشورهای دیگر کاری گمراه کننده است. عوامل واقعی بروز بحران را پیش از هر چیز باید در بطن چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و در پیچ و خم روند انباشت سال‌های منتهی به وقوع حادثه بازکاوی کرد. واقعیت این است که در فاصله تاریخی مورد گفتگو نرخ رشد‌های بهت آور اقتصادی، فوران بی‌سابقه ارزش تولیدات، شتاب افزایش میزان اضافه ارزش‌ها، انباشت هر چه عظیم تر، استفاده از تکنولوژی مدرن و دستیابی به بارآوری کار افزون تر، همگی مرتبط با هم، سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی را به دنبال آوردند. حتا اگر از تمامی کاستی‌های آماری ارقام بالا چشم پوشی کنیم و آن‌ها را به همان گونه که در سالنامه‌های آماری رژیم شاه آمده است ملاک قرار دهیم، باز هم شاهد فوران

ترکیب آلی سرمایه از ۹ به رقم ۱۹ در مقیاس کل سرمایه اجتماعی آن روز ایران هستیم.

منحنی بالا رونده نرخ سود نیمه نخست دهه ۵۰ در سال ۱۳۵۴ به نقطه اوج خود رسید و دقیقاً از همین تاریخ به بعد روند معکوس یافت. میزان اضافه ارزش‌ها در قیاس با ارزش تولیدات سالانه شروع به افت نمود. اگر در ۱۳۵۴، میزان اضافه ارزش‌ها حدود ۲۷۹ و دومی (ارزش تولیدات) ۷۱۸ میلیارد ریال بود، در ۱۳۵۵، اولی تا سطح ۲۳۲ میلیارد ریال سقوط کرد، در حالی که دومی به حدود رقم ۸۴۶ میلیارد ریال رسید. جدول شماره ۴ در این زمینه گویا است.

جدول ۴

سال	اضافه ارزش	درصد رشد	ارزش تولیدات	درصد رشد
۱۳۵۱	۱۲۴/۳	۲۲/۷	۳۳۴/۴	۲۱/۱
۱۳۵۲	۱۶۷/۶	۳۴/۸	۴۳۸	۳۱
۱۳۵۳	۲۲۳/۲	۳۳/۲	۵۸۱	۳۲/۶
۱۳۵۴	۲۷۸/۷	۲۴/۹	۷۱۸/۴	۲۳/۷
۱۳۵۵	۲۳۱/۹	-۱۷	۸۴۵/۶	۱۷/۷

اضافه ارزش و ارزش تولیدات (میلیون ریال) بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵

تا اینجا همه تأکید ما بر زمینه‌های داخلی و درونی بحران بود. اما همه آنچه در این چهارچوب بحث شد فقط بخشی از پروسه وقوع بحران را توضیح می‌دهد. برای رونمایی شفاف کل پروسه باید مکان سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری را با نگاهی مارکسی کاوید. سرمایه یک رابطه اجتماعی و بین المللی

است. تقسیم کار سرمایه‌داری نیز پدیده‌ای از همه لحاظ پیچیده، مرکب و فراگسترده در تمامی ساختار هستی دنیای روز است. واقعیت این است که مسائل سرمایه‌داری هر کشور و در رأس آن ظهور، چالش و رفع بحران‌های اقتصادی سرمایه اجتماعی آن جامعه را نمی‌توان بدون رجوع به تمامی پیوستگی‌های ارگانیک آن، با شیرازه تولید سرمایه جهانی مورد کالبدشکافی دقیق قرار داد.

سرمایه رابطه تولید اضافه ارزش است. در مناسبات میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی نیز آنچه شاخص حیاتی و هویتی است تأثیرات متقابلی است که این بخش‌ها به لحاظ ویژگی‌های چرخه ارزش افزائی، سامان‌پذیری و اندازه سهم هر بخش در کل اضافه ارزش‌های تولید شده، بر هم وارد می‌سازند. کل اضافه ارزش‌هایی که طبقه کارگر جهانی تولید می‌کند به مالکیت کل طبقه سرمایه‌دار جهانی در می‌آید. اینکه هر سرمایه‌دار یا سرمایه اجتماعی هر کشور چه بخشی از این اضافه ارزش‌ها را نصیب خود می‌سازد، موضوعی است که توسط عواملی مانند شرائط تولیدی هر قلمرو انباشت یا هر جزء سرمایه جهانی، قوانین رقابت و تشکیل نرخ سود عمومی، ترکیب ارگانیک و درجه بارآوری کار اجتماعی قلمروها و بخش‌های مختلف سرمایه در دنیا تعیین می‌گردد. مسأله اساسی آنست که کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی میان کل طبقه سرمایه‌دار دنیا توزیع می‌گردد. سرمایه‌داران، بنگاه‌های صنعتی یا دولتهای سرمایه‌داری عین همان میزان اضافه ارزشی را تصاحب نمی‌کنند که کارگران مورد استثمار آنها در قلمرو خاص انباشت یا در جامعه معین تولید کرده‌اند. بخش کم، زیاد یا حتی بسیار زیادی از اضافه ارزش‌ها می‌توانند در حوزه‌ها و جاهای دیگر تولید شده باشند اما یک چیز روشن است، اینکه بستر توزیع و انتقال آنها پهنه سامان‌پذیری سرمایه اجتماعی کشورها یا کل سرمایه جهانی و مبادلات میان قلمروها و بخش‌های مختلف سرمایه است. این کار چگونه و تحت تأثیر کدام قوانین درونی تولید سرمایه‌داری یا کدامین عوامل و داده‌های اقتصادی صورت می‌گیرد، موضوعی است که مارکس به تفصیل در جلد سوم کاپیتال تشریح

نموده است و بازگویی آن در اینجا مناسبت خاصی ندارد. آنچه مورد تأکید و مرتبط با بحث حاضر ماست، بازپردازی مارکسی بسیار اشاره وار پروسه وقوع بحران دهه ۵۰ است. بحران به همان شکل که از عوامل اثرگذار باعث و بانی سیر رو به افت نرخ سود، در درون چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران ناشی می‌شد، از فشار این عوامل در پروسه تولید و بازتولید سرمایه جهانی هم تأثیر می‌پذیرفت. در سال ۱۳۵۵ ارزش واردات ایران از امریکا، اروپا، ژاپن و ممالک دیگر به رقم ۹۰۱ میلیارد و ۷۶۰ میلیون ریال بالغ گردید. این رقم حدود ۱۸ برابر آغاز دهه چهل یا سال اجرای رفرم ارتجاعی ارضی و قریب شش برابر سال ۱۳۵۰ بود.

جدول ۵

سال	وزن (تن)	قیمت (ریال)
۱۳۵۰	۴۸۳۰۰۰۰	۱۵۷۶۶۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۵۱	۵۸۱۰۰۰۰	۱۹۳۶۵۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۵۲	۶۷۲۰۰۰۰	۲۵۳۱۹۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۵۳	۹۳۵۰۰۰۰	۴۴۸۰۷۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۵۴	۱۳۳۳۰۰۰۰	۸۰۰۸۲۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۵۵	۱۳۸۳۰۰۰۰	۹۰۱۷۶۰۰۰۰۰۰۰۰

وزن و بهای واردات کالا در فاصله ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

بررسی ترکیب این کالاها به لحاظ میزان مصرفی یا سرمایه‌ای بودن آنها مهم است. داغداران «رشد ناکافی» سرمایه‌داری در وطن آباء و اجدادی!! باورهای عمومی را چنین معماری می‌کنند که گویا آنچه به داخل راه می‌یافته است، علی‌العموم مشتی

کالاهای مصرفی و بنجل به دردنخور و مورد نیاز مشتی مونتاژکار وابسته بوده است!! اما جدول بعدی گویاست که بیش از ۸۵ درصد کل این واردات کالاهای سرمایه‌ای بوده است. کالاهائی که یگراست به مثابه اجزاء استوار و گردشی سرمایه ثابت وارد پروسه تولید سرمایه اجتماعی ایران می‌شده‌اند. این کالاهای توسط سرمایه‌داران خصوصی یا نهادهای مختلف دولت سرمایه‌داری با اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر ایران داد و ستد شده‌اند. مکانیسم‌های انتقال بحران نیز از درون همین مجاری ایفای نقش می‌کنند، زیرا که نقل و انتقال اضافه ارزش‌ها از این کانال‌ها صورت می‌گیرد. مقادیر عظیمی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران به حوزه بازتولید بخشهایی از سرمایه جهانی انتقال می‌یابد و توده چشمگیری از اضافه ارزش محصول استثمار توده‌های کارگر ممالک دیگر، به حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران سرریز می‌شود. به جدول زیر نگاه کنیم.

جدول ۶

ترکیب کالا	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵
جمع	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰
واسطه ای	۵۸/۵	۵۸	۶۴/۸	۶۶/۴	۵۴/۵	۵۴/۵
مصرفی	۱۰/۵	۱۲	۱۲/۲	۱۴	۱۵	۱۵
سرمایه ای	۳۱	۳۰	۲۳	۱۹/۶	۳۰/۵	۳۰/۵
سایر	۰	۰	۰	۰	۰	۰

ترکیب کالاهای وارداتی سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ (بر حسب درصد قیمت)

یک بار دیگر بر جوهر شناخت مارکسی سرمایه و بنمایه نظریه مارکسی بحران

سرمایه‌داری تأکید کنیم. بحران پدیده ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است و از بنمایه تولید این نظام نشأت می‌گیرد. اضافه ارزش‌ها نیز، ریال به ریال در حوزه تولید، یعنی در حلقه مصرف نیروی کار توسط سرمایه ایجاد و تولید می‌گردد. بحث ما اینجا صرفاً بر سر مجاری نقل و انتقال اضافه ارزش‌ها و بحران‌ها در سطح سرمایه اجتماعی یک کشور یا در مدار سامان‌پذیری سرمایه جهانی است. جدول بالا حاکی است که در تمامی سال‌های نیمه نخست دهه ۵۰ حدود ۸۵ درصد کل واردات کشور ایران کالاهای سرمایه‌ای بوده است و فقط ۱۵ درصد را محصولات مصرفی جامعه تشکیل می‌داده است. میزان این بخش واردات (کالا - سرمایه) به طور مثال در همان سال ۵۵ چیزی بیش از ۷۶۶ میلیارد و ۴۰۰ میلیون ریال بوده است. رقمی که درصد بسیار بالائی از کل سرمایه در گردش آن روز کشور را تعیین می‌کرد. در میان بخش‌های مختلف اقتصاد ایران، حوزه نفت از ظرفیت بالائی برای سرریز اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران جوامع دیگر به مدار بازتولید سرمایه اجتماعی ایران برخوردار است. نفت به دلیل موقعیت انحصاری ویژه‌ای که دارد، نرخ سودی به مراتب بالاتر از نرخ سودهای عمومی کالاهای فاقد این موقعیت، در بازارهای جهانی احراز می‌کند، تفاوت میان قیمت تمام شده محصولات این حوزه با قیمت تولیدی یا بازار آن‌ها بسیار بالا است. بر همین اساس و با توجه به همین تمایز، اضافه ارزش‌های انبوهی از حاصل استثمار طبقه کارگر در عرصه‌های دیگر را به طرف خود سرازیر می‌کند. این مسأله در مورد سایر بخشهای اقتصاد سرمایه‌داری ایران نه فقط صدق نمی‌کند که در غالب موارد حالت معکوس دارد. در این مورد به صورت کوتاه توضیح می‌دهیم اما پیش از آن باید به چند و چون این مبادلات نگاهی اندازیم.

در فاصله زمانی مورد گفتگو، (نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی) هر سال حجم عظیمی کالا - سرمایه وارد بازار داخلی ایران شده است و در ازای آنها مقادیر کلانی ارزش - سرمایه یا سرمایه پولی آماده انباشت مجدد، به سرمایه اجتماعی کشورهای صادر کننده تحویل گردیده است. میزان این مبادله به طور نمونه در سال ۱۳۵۵ نزدیک

۱۴ میلیون تن کالا - سرمایه در مقابل ۹۰۲ میلیارد ریال ارزش - سرمایه بوده است. سرمایه‌داری ایران با آنچه گرفته، بخش ثابت سرمایه اجتماعی خود اعم از استوار یا گردشی را تأمین نموده است. در طرف مقابل، سرمایه اجتماعی ممالک صادرکننده با مبادله مذکور چند هدف را محقق ساخته است. اولاً به میزان حجم، مکان و برد تأثیر پولی که در قبال فروش ۱۴ میلیون تن کالا - سرمایه به دست آورده است به نیازهای حیاتی بازتولید خود و به الزامات تبدیل اضافه ارزش‌ها به سرمایه الحاقی پاسخ داده است. ثانیاً متناسب با میزان نقش و جایگاه پول‌های دریافتی یا محقق شدن اضافه ارزش‌های نهفته در کالا - سرمایه‌های به فروش رسیده، خطر بالفعل شدن پویه افت نرخ سود و غلتیدن به بحران را از سر خود رفع کرده است. ثالثاً و در رابطه با مسأله محوری بحث حاضر، مقادیری اضافه ارزش، بیش از اضافه ارزش موجود در کالا - سرمایه‌های صادراتی خود، به چنگ آورده است. چرا؟ زیرا که سرمایه‌داری ایران با خرید کالا سرمایه‌های مورد نیاز چرخه ارزش افزائی خود به علاوه تمامی احتیاجات افزایش سرمایه الحاقی سالانه خود، دایره فروش تولیدات تراست‌ها و انحصارات ممالک صادرکننده را وسعت بخشیده است. حجم زیادی تقاضای مضاعف در اختیار آنها قرار داده است. رویدادی که نتیجه آن تغییر فاحش در شیرازه تعیین قیمت‌ها و افزایش نرخ سودها به نفع صادرکنندگان کالا - سرمایه‌ها و حتا بخش وسیعی از کل سرمایه اجتماعی جوامع تولیدکننده و فروشنده این کالاهای سرمایه‌ای است. این را می‌دانیم که ارزش هر کالا بهای کار اجتماعاً لازمی است که در آن نهفته است. این نیز روشن است که قیمت یک کالا مگر در موارد معین و تحت شرائط خاص با ارزش آن در تطابق نمی‌باشد. قیمت می‌تواند بالاتر یا پائین‌تر از ارزش کالا باشد. این امر در جریان رقابت میان سرمایه‌ها تعیین می‌گردد و نقش پدیده‌ای به نام رقابت در نظام سرمایه‌داری، در عالم واقع سوای همین کار چیز دیگری نیست. کالاهای تولید شده خواه در بازار داخلی یک کشور و خواه در مقیاس جهانی با هم رقابت می‌کنند. در جریان این رقابت است که قیمت پدیدار می‌شود، کالاهائی که در بهترین

شرایط با استفاده از بالاترین میزان بارآوری کاراجتماعی، پیشرفته ترین تکنولوژی‌ها و نازل ترین هزینه‌ها تولید شده‌اند بیشترین نقش را در تشکیل قیمت‌های بازار بازی خواهند کرد و به قیمتی بسیار بالاتر از ارزش‌های واقعی خود داد و ستد می‌گردند. بنا براین تراست‌ها و بنگاههای تولید کننده کالا - سرمایه‌ها، بیشترین امکان را دارند تا تأثیر تعیین کننده تری بر روی پروسه تعیین قیمت‌های روز به نفع خود بگذارند. با این توضیح فشرده به سرنوشت مبادلات میان سرمایه‌داری ایران با سرمایه اجتماعی جوامع صادر کننده کالا - سرمایه باز گردیم. گفتیم که میزان واردات این کالاها در سال ۱۳۵۵ به لحاظ وزن بالغ بر ۱۴ میلیون تن و از نظر ارزش نزدیک به ۹۰۲ میلیارد ریال روز کشور بود. معنای این ارقام آنست که سرمایه‌داری ایران آن سال تقاضائی به همین اندازه برای مؤسسات تولیدی یا سرمایه اجتماعی کشورهای فروشنده کالا - سرمایه‌ها، ایجاد می‌نمود. این حجم عظیم تقاضا به نوبه خود و با توجه به وسعت دایره تأثیرش، مرزهای تشکیل قیمت تولیدی در بازار بین المللی سرمایه‌داری را جا به جا می‌کرد. به تراست‌ها و بنگاههای تولید کننده کالا - سرمایه‌ها، امکان می‌داد که با توجه به **موقعیت‌های انحصاری خود** تأثیر تعیین کننده تری بر روی پروسه تعیین قیمت‌های روز به نفع خود بگذارند. نتیجه این کار، بر اساس قوانین درونی سرمایه‌داری دستیابی انحصارات غول پیکر صنعتی و مالی دنیا به امکان فروش کالا - سرمایه‌های خود، به قیمتی بالاتر از ارزش واقعی نهفته در آنها است. حادثه‌ای که در جریان وقوع خود، سهم این تراست‌ها در کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط توده‌های کارگر دنیا از جمله اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران را افزون‌تر می‌سازد.

اضافه ارزش‌ها یکسره و بدون هیچ کم یا زیاد توسط کارگران کشورها در مناطق مختلف جهان تولید شده است. مبادلات مورد گفتگو صرفاً بستر نقل و انتقال اضافه ارزش‌های تولید شده هستند. کاری که در روند تشکیل قیمت‌ها و به وجود آمدن نرخ سود عمومی سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. مجاری واقعی انتقال اضافه ارزش‌ها

از حوزه دریافت کننده کالا - سرمایه‌ها به جوامع صادر کننده این سرمایه‌ها در یک سوی و سرریز بحران‌ها از دومی به اولی در همین جا، در بطن همین مبادلات فیمابین این حوزه‌ها و کشورها قرار دارد. بخشی از جهان سرمایه‌داری که صاحب تراست‌های غول پیکر صنعتی و مالی است، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی آن بسیار بالاست، تولید کننده و صادر کننده توده عظیم کالا - سرمایه‌ها می‌باشد و بالاخره کلیدی ترین نقش را در تعیین قیمت‌های بازار و تشکیل نرخ سودها بازی می‌کند، از درون همین کانال‌ها و داد و ستدهای گفته شده، مقادیر عظیم‌تر و سرشارتر اضافه ارزش‌ها را شکار می‌نماید. همزمان عوارض گرایش رو به افت نرخ سود و بحران‌های اقتصادی دامنگیر خود را کم یا بیش به چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ممالک وارد کننده کالا- سرمایه‌ها یا به بیان درست‌تر سرمایه، سرشکن می‌سازد.

بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵ خورشیدی به صورت کاملاً طبیعی بر فراز سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی ایران در یک سوی و سرریز کاملاً معمول بار بحران اقتصادی سرمایه جهانی در سوی دیگر ماریپچ وقوع خود را پشت سر نهاد، از اواسط این سال خود را ظاهر ساخت، بسیار سریع بالید و شاخ و برگ کشید و تا اوایل ۱۳۵۶ داریست هستی سرمایه‌داری ایران را به کام خود فرو برد. اقتصاددانان بورژوا تا توانسته‌اند در مورد علل و چگونگی ظهور این بحران حرف زده‌اند. تا هر کجا که خواسته‌اند از «وابستگی اقتصادی»، «سیاست غلط و سوء مدیریت دولتی»، «آسیب پذیری صنایع ایران»، «خریده‌های کلان تسلیحات نظامی»، «کاستی‌های فراوان زیرساخت‌های لازم اقتصادی»، «واردات بی‌رویه کالا»، «مونتاز بودن صنایع کشور» و لیست طویلی از این علل سخن گفته‌اند، اما بحران پدیده ذاتی سرمایه است و نظام سرمایه‌داری تحت هیچ شرائطی قادر به فاصله گیری از سرشت بحران زای خود نخواهد بود.

● از اواسط سال ۵۵، با پایان دوره طلائی رونق انباشت سرمایه، دوره «اشتغال کامل» هم به سر رسید. سرمایه‌داران، خودروهای شکار کارگر در سه جاده تهران - کرج و نواحی دیگر کشور را جمع کردند. سیل آوارگان در جستجوی یافتن کار از روستاها و شهرهای کوچک به سوی مراکز استان‌ها به ویژه تهران یا کانون‌های مهم صنعتی کشور سرازیر بود، اما دیگر به سادگی کار پیدا نمی نمودند. گاراژهای شرکتهای اتوبوسرانی حدوداً ارزان از قبیل «میهن تور»، «گیتی نورد»، «ترانسپورت» و «شمس العماره» محل اتراق انسانهایی شد که روزها برای پیدا نمودن کار به این سوی و آن سوی می رفتند و شب‌ها را کنار دیوار توقفگاه‌های اتوبوس‌ها یا خرابه‌های اطراف به سر می آوردند. شمار قابل توجهی از این متقاضیان کار برای مدت‌ها بیکار می ماندند و زیر فشار فقر و گرسنگی به دستفروشی کنار خیابانها و نشستن ساعات طولانی از طلوع آفتاب به بعد در حاشیه میدان‌ها روی می آوردند تا شاید با آمدن عوامل شرکت‌های مقاطعه کاری به شاق ترین و طاقت فرساترین کارهای روزانه ساختمانی یا مانند این‌ها تن دهند. به موازات افت بازار اشتغال و رواج بیکاری، بهای ارزاق عمومی و مایحتاج اولیه معیشتی کارگران شروع به بالا رفتن کرد. دولت هویدا در طول ۱۳ سال با هدف جلوگیری از افزایش بهای نیروی کار، توانسته بود قیمت کالاهائی مانند نان، سیب زمینی، لبنیات، گوشت و خورد و خوراک اولیه توده‌های کارگر را تا حدی پائین نگه دارد. شروع بحران این وضع را کاملاً بر هم زد. قیمت مواد غذایی، پوشاک، آب و برق، به ویژه اجاره بهای مسکن روز به روز افزایش یافت و سطح معیشت کارگران وخیم‌تر گردید. شمار اعتصابات کارگری در طول سال ۵۵ باز هم بیشتر شد. همزمان، خیزش توده‌های کارگر در مناطق خارج از محدوده شهرهای بزرگ برای برپائی خانه‌های مسکونی بیش از پیش گسترش یافت. جنبش اخیر به ویژه در تهران، کرج و نواحی اطراف این دو شهر، بخش وسیعی از کارگران و افراد خانواده‌های آنها را رو در روی قوای سرکوب رژیم قرار داد. آنچه جریان داشت نه کشمکشها و زد و خورد‌های عده‌ای کارگر با ارتش و نیروی ژاندارم، بلکه حوزه کاملاً خونبار و

نیرومندی از جنبش کارگری روز بود. این فقط کارگران فاقد مسکن نبودند که بدنه این خیزش را تشکیل می‌دادند. شمار زیادی از همزنجران دیگر آنها نیز با هدف تغییر کفه توازن قوای میان کارگران و رژیم، به صف رفقای خود می‌پیوستند. در یک کلام، مبارزات کارگران در عرصه اعتصابات درون کارخانه‌ها و مراکز کار، در پهنه جدال با رژیم حاکم بر سر خانه سازی، در کنار خیابانها و میادین شهرهای بزرگ و کوچک بعنوان کارگران دستفروش، در محله‌های شهرها و روستا حول امکانات اولیه زندگی، در سراسر سال ۵۵ نه فقط ادامه یافت که گسترده‌تر و شدیدتر گردید، اما همزمان مقاومت سرمایه‌داران و رژیم در مقابل این مبارزات و پافشاری آنها بر رد مطالبات توده‌های کارگر نیز از همه لحاظ سرسخت‌تر شد. صاحبان سرمایه حتا در قیاس با یک سال پیش بسیار دشوارتر و دیرتر، حاضر به حداقل عقب نشینی می‌گردیدند، آنها برای به شکست کشاندن مبارزات کارگران، تا آخرین توان تلاش می‌کردند. این مسأله بر روی طول اعتصابات این سال تأثیر آشکار داشت، به طور مثال اعتصاب کارگران نساجی‌های جنوب تهران و شهر ری برای چند هفته به درازا کشید و کارفرمایان، حاضر به قبول خواسته‌های آنان نمی‌گردیدند. در این سال تعداد زیادی از مراکز بزرگ و متوسط صنعتی، برای روزهای متوالی شاهد پیکار مصمم توده‌های کارگر و از کار افتادن چرخ تولید بودند. نکته گفتنی و قابل تأکید این که مقاومت سرمایه‌داران برای نپذیرفتن خواسته‌های اعتصاب کنندگان، به تدریج ولو نه چندان محسوس و آشکار، نوع نگاه کارگران به درجه تأثیر و کارایی این شکل مبارزه در این دوره معین تاریخ جنبش کارگری ایران را زیر فشار قرار داد. این مسأله در سیر تحولات این سال‌ها، از جمله در شروع فرایند رشد و اوجگیری جنبش سراسری منتهی به قیام بهمن سال ۵۷ نقشی بسیار تعیین کننده بازی کرد. به همین دلیل باید حتماً به توضیح بیشتر و دقیق‌تر آن پرداخت.

در فاصله زمانی اواخر سال ۱۳۵۲ تا اوایل ۱۳۵۵، صاحبان سرمایه، ساواک و کل رژیم حاکم در برابر موج رو به گسترش مبارزات کارگران مقاومت می‌کردند،

اعتصابات را به خون می‌کشیدند، به پاره‌ای از مطالبات کارگران جواب رد می‌دادند، فعالان هر اعتراض کارگری را دستگیر و بازداشت و شکنجه می‌نمودند، توده وسیع اعتصاب کننده را به رگبار تهدید و رعب و وحشت می‌بستند و انواع این کارها را انجام می‌دادند. با همه اینها در یک برآورد کلی، روند کشمکش‌ها و جنگ و ستیزها از پیروزی‌های بیشتر جنبش کارگری و عقب نشینی‌های مدام سرمایه‌داران و دولت آنها حکایت داشت. در نظر بیاوریم که با همین اعتراض‌ها و اعتصابات، متوسط دستمزد روزانه کارگران ساده، در طول فقط ۳ سال، از زیر ۱۰ تومان و در بسیاری از استان‌ها و شهرستان‌ها از زیر ۵ تومان و حتا ۴ تومان به بالای ۲۰ و در خیلی جاها ۳۰ تومان و شاید هم بیشتر رسید. جامعه در حال «اشتغال کامل» به سر می‌برد. نیاز سرمایه‌داران به نیروی کار در بالاترین حد بود. در نقطه‌ای از دنیا که هیچ گاه احساس امنیت اشتغال برای هیچ کارگری وجود نداشت، احتمال یافتن فوری کار، موقعیت توده کارگر در مبارزه علیه صاحبان سرمایه را تا حدودی تقویت می‌کرد. در آن سال‌ها عوامل دیگری نیز میزان تأثیر عامل فوق را افزایش می‌دادند. نرخ اضافه ارزش‌های چهاررقمی حیرت آور و چشم انداز رونق انباشت سرمایه از این جمله بودند. نگاه خیره سرمایه‌داران به این سطح از رونق و سودآوری، آنها را به این نظر سوق می‌داد که شاید بهتر باشد در قبال خواست چند ریال اضافه دستمزد کارگران عقب نشست و در عوض به حجم عظیم اضافه ارزش‌های هر دقیقه و هر ساعت کار آنان دل بست. توده‌های طبقه کارگر ایران در طول دوره بالا، با همه کسر و کمبودهای بنیادی، مانند فقدان سازمان یافتگی آگاه طبقاتی و ضد سرمایه‌داری، فرسودگی‌های حاصل سالها گمراه رفتن‌های رفرمیستی و فشار راه حل‌های کمونیسم خلقی یا اردوگاهی، تحمل سرکوب‌ها و کشتارهای دولت بورژوازی و سایر مصائب دیگر، در مجموع توانسته بود برخی مطالبات اولیه زندگی خود را بر سرمایه‌داران و رژیم شاه تحمیل کند و از این لحاظ خود را پیروز کشمکش‌های جاری روزانه ارزیابی می‌کرد. جنبش کارگری در این دوره به صورت خودپو چنین محاسباتی داشت اما در سال ۱۳۵۵

اندک اندک خود را با شرائطی متفاوت مواجه یافت. شرائطی که ذهنش را به سمت بازنگری محاسبات موجود سوق می‌داد. ذهنیت جدید مسلماً از دل شعور ضد کار مزدی و آگاهی طبقاتی بر نمی‌خاست، باز هم خودانگیخته بود و بیش از هر چیز به شکل واکنشی در مقابل مواضع و کنشهای صاحبان سرمایه ظاهر می‌شد. مالکان کارخانه‌ها و شرکت‌ها و بنگاههای مختلف سرمایه‌داری در مقابل مطالبات رو به رشد او ایستادگی می‌کردند و به اندازه سابق از طولانی شدن اعتصابات نمی‌هراسیدند. توده‌های کارگر این تغییر رفتار و نگاه سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری را با چشم خویش مشاهده می‌کردند و از درون این مشاهدات نتیجه می‌گرفتند که اعتصابات روزشان در قد و قواره کنونی خود به اندازه سالهای پیش کارا نیست. استتاجی که به تدریج بر هم انباشت می‌گردید، زمینه‌های باور به ضرورت پاره‌ای تغییرات در پروسه پیکار جاری علیه سرمایه‌داران و دولت آن‌ها را فراهم می‌آورد، اما در غیاب یک جنبش آگاه سازمان یافته شورائی و طبقاتی فقط سرکش‌تر می‌شد و به سمت انفجار می‌رفت. چرا چنین بود و چرا توده کارگر با مشاهده مقاومت سرسختانه صاحبان سرمایه، به جای اعتراض و مبارزه بیشتر راه عقب‌گرد و سازش در پیش نمی‌گرفتند؟ این نیز پرسشی است که در جای خود مهم است. حالت دوم یعنی رفتن به سمت رضایت و تسلیم می‌توانست اتفاق افتد، اما تجارب مبارزات ۳ سال گذشته درسهای دیگری به او می‌آموخت. این مبارزات، هر چند با کمترین میزان آگاهی و سازمانیافتگی ضد کار مزدی، طبقه بورژوازی و رژیم درنده شاه را مجبور به برخی عقب‌نشینی‌ها ساخته بود و این پیروزی‌ها سطح انتظاراتش را نسبت به چند سال پیش، بالاتر برده بود. توده‌های کارگر در این روزها یک شانس هم داشتند، اینکه هیچ سندیکا و اتحادیه و حزبی در بالای سرشان نبود که به آن‌ها بگوید: بحران است، هستی سرمایه در خطر است! باید مشکل سرمایه‌داران را فهمید! دست از اعتراض کشید و به یاری سرمایه شتافت!

● بحران اقتصادی سال ۵۵ سرآغاز تلاطمی سهمگین و تاریخی برای جامعه ایران شد. هویدا پس از ۱۳ سال نخست وزیری مجبور به استعفا گردید. در زیر چتر حاکمیت دیکتاتوری سرمایه، هیچ کس و هیچ نهاد و مؤسسه‌ای اجازه کاربرد لفظ بحران را نداشت، حتا سخن از وقوع بحران اقتصادی، گواه باور به آسیب پذیر بودن نظام تلقی می گردید و مستوجب مجازات بود. به همین دلیل، دولتمردان و دست اندرکاران اگر حرفی بر زبان آوردند، فقط وجود «برخی ناکارآمدی‌ها و نارسائی‌ها» بود!! شاه برای ترمیم همین کاستی‌های جزئی!! هویدا را برکنار کرد و جمشید آموزگار را مأمور تشکیل کابینه نمود. آموزگار و تیم او سراسر سال ۵۶ را با گفتگوی مستمر و متمرکز بر سر آنچه مشکلات دامنگیر اقتصاد می نامیدند پشت سر گذاشتند، اما هر چه راه حل ارائه کردند و دورنمای امید را نورانی تر خواندند!! بحران سرمایه داری عمیق تر و ویرانگر تر شد. در طول این سال نرخ بیکاری رو به افزایش رفت. شرکتهای کوچک و متوسط زیادی اعلام ورشکستگی نمودند و بنگاههای هر چه بیشتری در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. در شرائطی که رژیم شاه، تندباد بحران را «برخی تنگناهای اقتصادی» نام می نهاد، موضوع برای تراست‌های غول پیکر صنعتی و مالی ایالات متحده و دولت آن کشور، این صاحبان بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی ایران، روایتی دیگر داشت. بورژوازی امریکا به ویژه پس از روی کار آمدن دولت کارتر، کارزارهای گسترده و در حال پیشروی طبقه کارگر ایران در طول این سال‌ها را با دقت زیاد، دنبال می نمودند، سطح خواسته‌ها و انتظارات توده‌های کارگر را رؤیت می کردند و جدالهای آشکار و پنهان درون طبقه بورژوازی ایران را نظاره می کردند. همزمان، با دلهره و دلواپسی، چشم‌های نگران خود را به رژیم شاه، به مکان ویژه و بسیار حساس سرمایه داری ایران در استراتژی تسلط جوئی اقتصادی و سیاسی بین المللی خود خیره می ساختند. دلهره نخست آن‌ها این بود که بحران اقتصادی روز ایران چه بسا شورش‌ها و طغیان‌های توده‌های کارگر برای بهبود شرائط کار و زندگی، حقوق اولیه انسانی و آزادی‌های سیاسی را سراسری سازد و عواقب غیرقابل مهار

سیاسی، اجتماعی به بار آورد، عواقبی که منافع و موقعیت بورژوازی امریکا را نه فقط در درون مرزهای ایران که چه بسا در کل خاورمیانه و در سطح جهان تحت تأثیر قرار دهد. نگرانی بعدی امریکا آن بود که رژیم شاه از همه لحاظ شکننده و آماده فروپاشی است. این واقعیتی بود که دولتمردان ایالات متحده عمیق‌تر و دقیق‌تر از شخص شاه آن را درک می‌نمودند و همواره به آخر و عاقبت آن فکر می‌کردند. همزمان در همین زمینه معین، اسیر یک توهم فاحش نیز بودند. چنین می‌پنداشتند که گویا سرمایه‌داری ایران را، با بالاترین فشار استثمار نیروی کار، با میلیون‌ها کارگر محروم از ابتدائی‌ترین امکانات معیشتی یا کمترین میزان آزادی‌های سیاسی و حقوق ابتدائی انسانی، می‌توان با دادن حق تحزب و امتیاز چند روزنامه به این یا آن اپوزیسیون بورژوازی به بهشت امن و ثبات سرمایه تبدیل کرد!! ناممکنی این موضوع را برعکس مسئله اول، شاه بسیار بهتر و واقعی‌تر از امپریالیست‌های امریکائی می‌فهمید. او از یک سو دچار این توهم پردازی بود که توسل به کشتار را برای بقای سرمایه‌داری ایران در هر شرائطی کافی می‌دید و کاخ دیکتاتوری هار شاهنشاهی سرمایه را بنای گزندناپذیر آفرینش می‌پنداشت!! - چیزی که امریکائی‌ها باور چندانی به آن نداشتند - از سوی دیگر واقع بینانه‌تر از حامیان امپریالیست خود می‌فهمید که جهنم فشار استثمار و بی‌حقوقی و ستمکشی میلیون‌ها کارگر را نمی‌توان با جنجال دموکراسی و «حقوق بشر» سرمایه آرایش داد!!

با آغاز تندباد بحران اقتصادی، دولت روز امریکا غرق در محاسبات و توهّمات بالا، از شاه خواست تا دست به کار اقداماتی مؤثر برای مقابله با مخاطرات گردد. نسخه پیچی روزشان این بود که انحصار دیکتاتوری سرمایه توسط شاه یا یک جناح خاص طبقه سرمایه‌دار علیه جنبش کارگری و اپوزیسیون چپ ایران، جای خود را به دیکتاتوری طیف نسبتاً وسیع تری از بورژوازی بسپارد. این موضوعی است که توسط محافل مختلف به صورت وارونه مورد تفسیر قرار گرفته است و چنین القا شده است که گویا دولت «کارت» خواستار ایجاد «فضای باز سیاسی در جامعه ایران»

بوده است!! کارتر و طیفی از بورژوازی امپریالیست امریکا مسلماً خواستار تغییراتی در ساختار قدرت سیاسی روز ایران بودند اما واقعیت این است که تغییرات مورد تأکید دولت کارتر از آنچه گفتیم، یعنی حضور برخی احزاب پیشینه دار بورژوازی ایران مانند جبهه ملی و نهضت آزادی در گوشه هائی از ماشین دولتی روز سرمایه، فراتر نمی‌رفت. در همین جا باید به چند نکته ضروری دیگر نیز به اختصار اشاره نمود.

۱- امپریالیست‌های امریکائی و شرکای غربی آنها از دیرباز تا آن روز، در رابطه با جامعه ایران، مثل همه جوامع دیگر، اما مسلماً بسیار بیشتر از برخی کشورها، خطر عظیم پیش روی خود را فقط طبقه کارگر، کمونیسم این طبقه و در همان حال بورژوازی اردوگاهی می‌دیدند. این امر که کارگران ایران فاقد یک جنبش نیرومند سازمان یافته بودند و قادر به تحولی بزرگ نیستند هراس و وحشت آنها از این جنبش را کم می‌کرد، اما از این لحاظ که اتحادیه و سندیکای قدرتمندی برای کنترل جنبش کارگری و کفن و دفن قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر وجود نداشت، میزان خطر را بالا می‌برد. نسخه پیچی کاخ سفید و ساواک از سالها پیش آن بود که دست به کار سازمانیابی سندیکائی کارگران شود، تا در کنار و به همراه سرکوب و کشتار، خطر مبارزه طبقاتی آنها را از سر سرمایه رفع کند. ساواک و دولت هویدا، سندیکاهای زیادی در کارخانه‌های مختلف بر پای داشتند. سندیکاهای دست ساخت ساواک اگر چه در برخی جاها از جمله شرکت نفت انتظارات صاحبان سرمایه و رژیم را کم یا بیش پاسخ می‌گفت، اما در اکثریت قریب به اتفاق مراکز کار قادر به مهار مبارزات کارگران نگردید. بی‌نتیجه ماندن این نسخه، نگرانی و ترس امپریالیست‌های امریکائی به علاوه همه متحدان غربی آنها، در مورد احتمال طغیان جنبش کارگری و غیرقابل مهار شدن آن را به شدت افزایش می‌داد.

۲- برای بورژوازی امریکا، غرب و رژیم شاه، طغیان خودجوش توده‌های کارگر ایران هنگامی خطرناک‌تر می‌گردید که دورنمای تأثیرپذیری توده‌های کارگر از حزب توده و بورژوازی اردوگاهی و دو سازمان مسلح چریکی چپ را به ذهن خویش

خطور می‌دادند. در مورد احتمال اثرپذیری جنبش کارگری از دو سازمان چریکی چپ باید گفت که ضربات بسیار سهمگین وارد شده بر سازمان‌های مذکور ضریب این احتمال را بسیار پائین آورد و تقریباً از دایره حساب و کتابهای رژیم شاه و حامیان امپریالیستش خط زد اما این محاسبه در مورد حزب توده و بورژوازی اردوگاهی فرق داشت. آمریکا هیچ‌گاه حوادث سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ را از آرشیو ارزیابی‌ها و برآوردهای بین‌المللی خود پاک نمی‌کرد. دامنه نفوذ حزب توده در جنبش کارگری آن ایام را به خاطر می‌آورد. از تمامی آنچه در دوره کودتا بر سر بورژوازی اردوگاهی رفته بود هم بیش از خود اردوگاه خبر داشت. خوب می‌دانست که حزب توده به دنبال ضربات سهمگین آن زمان متلاشی شده است و به دلیل کارنامه ملامال از رسوائی‌ها، ورشکستگی‌های سیاسی و فرار از مبارزه، نفوذ خود میان کارگران را از دست داده است اما باز هم خطر بهره‌گیری حزب توده و اردوگاه در صورت وسیع و سراسری شدن جنبش کارگری ایران را بسیار مهم تلقی می‌کرد.

۳- تا اواسط سال ۱۳۵۶ آنچه در محاسبات دولتمردان امریکائی، شرکای غربی آنها، رژیم جنایتکار شاه، اردوگاه شوروی سابق، دو سازمان چریکی و اپوزیسیون‌های چپ ایران و بالاخره توده‌های طبقه کارگر ایران، هیچ جایی پیدا نمی‌کرد، احتمال خیزگیری بورژوازی پان‌اسلامیست برای مصادره جنبش کارگری و بهره‌برداری از این جنبش برای کسب قدرت سیاسی بود. بورژوازی آمریکا و رژیم شاه در طول سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ یگانه تصویری که از روحانیت و کل ارتجاع پان‌اسلامیستی در ذهن خود داشتند و عمیقاً روی آن حساب می‌کردند، نقش این بخش ارتجاع بورژوازی در کمونیس‌ستیزی و دفع و رفع خطر جنبش کارگری از سر نظام سرمایه‌داری بود. آنها این رویه ماجر را به درستی به نظر می‌آوردند اما اینکه این قشر طبقه سرمایه‌دار تبدیل به رقیب و بدیل سلطنت روز بورژوازی ایران شود و تدارک تسخیر قدرت سیاسی ببیند هیچ‌گاه دغدغه آنها نبود و تا ماههای آخر سال ۵۶ نیز نشد.

امپریالیست‌های امریکائی و دولت کارتر از شروع سال ۵۶ به بعد شاه را به خاطر دادن برخی امتیازات به اپوزیسیون لیبرال بورژوازی، زیر فشار قرار دادند. شاه و بخش هائی از حاکمیت، متشکل از نیروهائی در ارتش، ساواک، دولت و سایر هسته‌های اصلی قدرت تمایلی به آن نشان نمی‌دادند، اما توصیه امریکائی‌ها، در برخی از مراکز مهم و تعیین کننده رژیم همراهانی داشت. اینان دار و دسته‌ای بودند که از چند سال پیش در باره وجود معضلات و تنگناهای سر راه برنامه ریزی‌ها یا جهت گیری‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم هشدار می‌دادند و ضرورت توجه به انجام برخی کارها از جمله امور موسوم به «فعالیت‌های عمرانی» در روستاها یا سندیکاسازی در کارخانه‌ها و مراکز کار را تذکر می‌دادند. برخی از عناصر این جماعت مانند «هوشنگ نهانندی» در زمره مشاوران نزدیک شاه بودند و تیم همکار وی، کسانی مانند «محمود جعفریان»، «پرویز نیکخواه»، «احسان نراقی»، «کاظم ودیعی»، «فرهت قائم مقامی» و چند دانشگاهی دیگر، در تعیین خطوط استراتژیک دولت هویدا و سلطنت بورژوازی نقش داشتند. شاه و جناح همراهش در مقابل توصیه دولت کارتر سیاست تردید و انتظار پیشه کردند، اما اپوزیسیونهای مختلف بورژوازی از لیبرال گرفته تا اردوگاهی و سپس پان اسلامیستی با شاخک‌های تیز طبقاتی خود، تأکید دولت کارتر را به اندازه کافی جدی گرفتند. محافل لیبرال از عناصر منفرد گرفته تا افرادی در درون جبهه ملی و نهضت آزادی بعلاوه حزب توده و کانون نویسندگان شروع به عریضه نگاری، تهیه طومار یا برگزاری شب‌های شعر کردند. همه این‌ها از فشار خفقان، سانسور، فقدان آزادی بیان و مطبوعات گفتند و همگی، کل خواسته‌های خود را حول محور اجرای «قانون اساسی مشروطیت» ردیف نمودند. همه این اپوزیسیونها، از دردهای کاملاً مشترکی ناله سر می‌دادند و انتظارات و مطالبات واحدی را پیش می‌کشیدند، اینکه نوشته‌های آنان هم در روزنامه‌ها درج شود، به آن‌ها هم اجازه سخنوری عطا گردد، اگر کتابی دارند حق انتشار یابد، اگر شعری می‌سرایند سانسور نشود. در هیچ گوشه‌ای از لیست خواسته‌ها و بحث و حدیث‌های آنان هیچ کلامی،

حتا هیچ اشاره رمز آمیزی به آنچه دامنگیر زندگی توده‌های عظیم کارگر و زحمتکش بود، یافت نگردید. گرسنگی و فقر و بی‌آبی و بی‌بهداشتی و بی‌دکتری و بی‌داروئی و مرگ و میر ناشی از نداری و محرومیت ۷۰ درصد سکنه روز جامعه برای کل این جماعت، از راست تا چپ!! تا آنجا برایشان بی‌معنا و بی‌ارزش بود که در عریضه هایشان حتا ارزش سوژه شدن فریبکارانه هم پیدا ننمود. آنچه رخ می‌داد یک نمایش بسیار شرم آور بود. اشتباه نشود، بحث بر سر این نیست که از مشتی سرمایه‌دار لیبرال و اردوگاهی یا کانون نویسندگان انتظار پای بندی به نازل ترین میزان حق و حقوق معیشتی و اجتماعی توده‌های کارگر را داشته باشیم. نه، مسلماً سخن از چنین چشمداشت توهم آمیزی نیست. کل بحث آن است که اپوزیسیون‌های لیبرال و اردوگاهی بورژوازی در جهنم سرمایه‌داری ایران که کل اشکال بشرستیزی، بربریت و فقر و فلاکت بر زندگی دهها میلیون زن و کودک و پیر و جوان آوار بود، وقتی که خواستند زبان به انتقاد بکشایند، سوای نبود آزادی مطبوعات، بیان و تحزب برای خویش هیچ چیز دیگر را قابل اعتراض نیافتند!! چند سطر نیز به تحریف رایجی که در باره چگونگی آغاز حوادث آن روزها وجود داشته است و شاید هنوز هم موجود است بپردازیم. این تحریف بسیار زشت که گویا جنبش سال ۵۷ با هیاهوی «حقوق بشر» کارتر، نامه نگاری و جنب و جوش لیبرال‌ها، شب‌های شعر انجمن گوته و کانون نویسندگان یا بسیار مسخره‌تر از همه اینها، با اعتراض طلبه‌ها به مقاله روزنامه اطلاعات علیه خمینی و رویدادهای قم شروع شد!! نگاهی این گونه به جنبش‌های اجتماعی به حدی کریه، مبتذل و چندش بار است که سخن گفتن در باره آن هم انسان را دچار احساس ابتذال می‌کند. مطابق این پندار هر وقت چهارتا آخوند، دوتا لیبرال یا هر عوامفریب دیگر هوس راه اندازی جنبش و قیام و انقلاب کنند، کافی است عریضه‌ای بنویسند، روضه‌ای بخوانند یا عریضه‌ای بکشند تا به چشم برهم زدن سراسر جامعه «کن فیکون» گردد. دهها میلیون زن و کودک و پیر و جوان از همه طبقات مختلف اجتماعی به خیابان‌ها ریزند، قیام کنند، انقلاب را به فرجام رسانند،

رژیمی را ساقط نمایند و رژیمی دیگر را مستقر سازند!! این «صاحب‌نظران» زیر فشار شستشوی مغزی دامنگیرشان برای لحظه‌ای از خود نمی‌پرسند که اگر چنین بود، پس چرا در طول سالیان متمادی هر چه این نوع شیادان به هم می‌یافتند، هیچ کس تره‌ای برای آنها خرد نمی‌نمود و آبی هم در هیچ کجا تکان نمی‌خورد. جنبشی که در سال ۵۷ به خیابان ریخت، سراسری شد و شعار سرنگونی سر داد، از چند سال پیش وجود داشت. از چهار سال قبل در درون کارخانه‌ها و مراکز کار بر بستر اعتصاب و از کار انداختن چرخ تولید سود و سرمایه گسترش می‌یافت، در همین سال‌ها حوزه پرتلاطم برپائی خانه‌های کارگری در نواحی خارج محدوده شهرهای بزرگ را بر حوزه پیشین کارزار افزود و در عرصه‌های دیگری که پیش‌تر گفتیم خود را ظاهر می‌ساخت.

مظلوم نمائی، شکایت و عریضه نگاری‌های محافل لیبرال و اردوگاهی بورژوازی ایران در سراسر سال ۵۶ ادامه یافت، همزمان بخش پان اسلامیسم بورژوازی ایران با تمامی تدارک و ساز و برگ و امکانات، برای طرد همه رقبای طبقاتی، وارد گود کشمکش شد. در تمامی طول سالهای نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه نخست دهه ۵۰، سالهائی که توده‌های کارگر ایران در نقطه، نقطه کشور علیه استثمار و حشیانه سرمایه، علیه دنیای بی حقوقی‌ها و محرومیت‌های ناشی از وجود سرمایه و علیه همه جنایات و بشرستیزی‌های سرمایه‌داری با سلاح اعتصاب و شورش می‌جنگیدند، در سالهائی که شماری از درس خوانده‌های طبقه کارگر، در دو سازمان مسلح چریکی چپ، با نثار خون و هستی خویش، در سنگر «ضد امپریالیسم» خلقی و رژیم ستیزی فراطبقاتی، جنگ می‌کردند، آری درست در طول همین سال‌ها، بخش مورد بحث ارتجاع بورژوازی، از یک سوی طول و عرض مالکیت خود در سرمایه اجتماعی و میزان سهمش از اضافه ارزش‌های عظیم حاصل استثمار طبقه کارگر را وسعت می‌بخشید و از سوی دیگر ظرفیت و میزان توان خود برای سوار شدن بر موج نارضائی توده متوهم ناآگاه در شرائط مساعد احتمالی را افزایش می‌داد. این جماعت اکنون در سال ۱۳۵۶ با وسیع‌ترین امکانات آماده اجرای یکی از فاجعه‌بارترین سناریوهای تاریخ

جامعه ایران شد.

● بورژوازی فاشیست دین مدار از تاجر بازار گرفته تا صاحب کارخانه، تا روحانی و دانشگاهی و عناصر بالای بوروکراسی سرمایه از مجاری همان انجمن‌ها، کانونها، حوزه‌ها، مساجد و هیئت‌ها، حادثه قم را سازمان دادند. حادثه‌ای که از یک سوی دست و پا زدن عریضه نگارانه محافل لیبرال بورژوازی برای سوار شدن بر موج جنبش جاری کارگری را زیر بال و پر خود می‌کشید و از سوی دیگر بهره برداری از قدرت پیکار روز جنبش کارگری را حق انحصاری خود می‌ساخت. بورژوازی دینی با راه اندازی علم و کتل ۱۹ دیماه سال ۵۶ در خیابان‌های قم درست به سیاق یک هواپیمابرای چیره دست که خطاب به خلبان فریاد می‌زند هواپیما در اختیار اوست، به جنبش کارگری اخطار دادند که کنترل همه چیز در دستان آنها خواهد بود و باید از آنچه گفته می‌شود پیروی گردد. چند روز بعد عده‌ای از روحانیون تبریز زیر نام برگزاری مراسم چهلم کشته شدگان قم اطلاعیه‌ای صادر کردند و یکی از مساجد را به عنوان محل برگزاری مراسم تعیین نمودند. صدور این اطلاعیه در فضای خاص آن روز و بر متن شرائطی که پیش‌تر به اندازه لازم تشریح شد، برای خیل وسیع جوانان دانشجو، دانش آموز و نفوس خانواده‌های کارگری فرصتی پدید آورد تا دست به کار آماده باش خود برای طغیان گردند. روز موعود، شهربانی تبریز درب مسجد را قفل زد و سینه جوانی را که خواستار انصراف پلیس از این کار بود، به رگبار بست. توده وسیع زن و مرد کارگر که در آماده باش به سر می‌بردند، به خیابانها ریختند. کارگران یکرست به بنگاههای اقتصادی و مؤسسات مهم دولتی هجوم بردند، شیشه‌های بانک‌ها را شکستند، خودروهای مزدوران پلیس و مراکز قدرت نظامی و پلیسی دولت سرمایه را به آتش کشیدند، کارهایی که مسلماً خلاف خواست صادر کنندگان اطلاعیه، شرکا یا طیف طبقاتی آنها بود. شورش تبریز در صفوف این بخش ارتجاع بورژوازی شکاف پدید آورد. بخش سیاست گریز این طیف برای ادامه راه دچار تردید شد، در

حالی که بخش دیگر یا شیفتگان تسخیر قدرت سیاسی را بسیار مصمم‌تر از سابق آماده ریسک و آزمودن شانس کرد. فاشیسم اسلامی بورژوازی در شورش کارگران تبریز کوشید تا حتی الامکان برخی نجواها، شعارها و اقدامات نفرت بار ماوراء ارتجاعی خود را هم به پیکر اعتراض روز تزریق کند. بت سازی از خمینی، فریاد واشریعتا، تهییج افراد بسیار عقب مانده برای هجوم علیه اقلیت‌های دینی از جمله بهائیان و نوع این کارها را با احتیاط لازم تحمیل کرد و در مجموع راه را برای اثرگذاری‌ها و مصادره پردازی‌های فاجعه بار بعدی خود هموار ساخت. شورش ۲۹ بهمن شهر تبریز حال و هوای کاملاً متفاوتی به خود گرفت. در اینجا مشتی طلبه و عمامه به سر و عده‌ای بازاری به خیابان نریختند. اکثریت عظیم جمعیت معترض را کارگران، افراد خانواده‌های کارگری، دانش آموزان و دانشجویان طبقه کارگر تشکیل می‌دادند. اینان بودند که سنگفرش خیابان‌ها را جویبار خون خویش و میدان کارزار با رژیم جنایتکار شاه ساختند. همه چیزگواهی می‌داد که تبریز روز ۲۹ بهمن سال ۵۶ شاهد یک خیزش خیابانی توده کارگر است. از اینجا به بعد شاهد نقش آفرینی دو رویکرد چپ سرنگونی طلب و چپ رسوای بورژوازی اردوگاهی هستیم. اینان جدا از چند و چون موقعیت روز تشکل‌های خود، در میان توده‌های کارگر و در صفوف لایه یا لایه هائی از بورژوازی، هوادارانی داشتند. هر کدام سهمی از سرمایه ستیزی خودپو و خودانگیخته توده‌های کارگر متوهم را به سوی خود می‌کشیدند و پشتوانه موقعیت خود می‌ساختند. کارگران و دانشجویان و دانش آموزانی از خانواده‌های کارگری بودند که در شرایط مورد گفتگو و به موازات رشد جنبش سراسری به سوی سازمانها، گروهها و احزاب این دو طیف جهت گیری می‌کردند و خود را حامی و هوادار آنها می‌دیدند. به این ترتیب و با توجه به همه این داده‌ها، بورژوازی اسلامی در همان حال که می‌رفت تا یک تاز بلامنازع مصادره جنبش کارگری شود، سایه دخالتگری این نوع نیروها را هم در روند رخدادها می‌دید و دنبال می‌کرد. حزب توده و بورژوازی اردوگاهی با توجه به اهداف، افق و شیوه دیرینه طبقاتی خود دفاع بدون

قید و شرط از بورژوازی پان اسلامیست را وظیفه مسلم خود می‌دید. مجموعه احزاب اردوگاهی (کمیترن) همه جا اتحاد با پان اسلامیسم را توصیه می‌نمود و ارتجاع پان اسلامیستی را در لیست جبهه متحد ضد امپریالیستی قرار می‌داد. حزب توده که با هر بخش بورژوازی مخالف قطب غربی سرمایه جهانی وحدت طبقاتی و استراتژیک داشت، به حکومت رسیدن این جماعت را مایه تضعیف موقعیت امپریالیست‌های غربی به ویژه امریکا و تحکیم پایه‌های اقتدار اردوگاه ارزیابی می‌کرد. در همین راستا از کارگران می‌خواست تا به حمایت از ارتجاع دینی بورژوازی برخیزند. از هر نوع جهت‌گیری یا طرح هر مطالبه‌ای که موجب تضعیف موقعیت این طیف شود خودداری ورزیدند. سران حزب توده کمی این طرف‌تر و به دنبال ایجاد جمهوری اسلامی، همه امکانات و توان خود را وقف جانبداری بی‌چون و چرا از دولت اسلامی سرمایه کردند. در کنار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم، علیه جنبش کارگری و فعالان چپ وارد میدان شدند و کارنامه ننگین ۳۷ ساله خود را باز هم ننگین‌تر ساختند. موضوع اما در رابطه با دو گروه چریکی به گونه‌ای دیگر بود. ۴۰ روز بعد در نوزدهم اردیبهشت، وقتی که توده‌های عاصی کارگر و جوانان خانواده‌های کارگری در تهران و تبریز و شیراز و مشهد و اصفهان و کلاً ۲۱ شهر بزرگ و کوچک ایران آماده اعتراض و ریختن به خیابانها شدند، فاشیسم اسلامی بورژوازی به رغم همه تقلاها و دسیسه‌هایش، شاهد ایفای نقش چشمگیر کارگران و کارگزاران دانشجوی و دانش‌آموزی شد که به «کمونیسم»، به امپریالیسم ستیزی خلقی و سرنگونی طلبی دموکراتیک فراطبقاتی پای بندی نشان می‌دادند. گروههای اخیر با مشاهده هجوم ارتجاع دینی سرمایه کوشیدند تا حتی الامکان فشار بختک وار آنها را کاهش دهند و تا هر کجا که امکان داشت حرف هائی متفاوت با عربده‌های قرون وسطائی آنها، به میان توده‌های کارگر برند. شعارهای «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «دولت سرمایه دشمن نوع بشر، درود بر کارگر، متحدش برزگر»، «مرگ بر شاه»، «کارگر علیه امپریالیسم»، «درود بر مجاهد، درود بر فدائی» و مانند اینها را مطرح کردند. اقدامی که

خشونت وحشیانه پان اسلامیت‌ها را به همراه آورد. اینها سوای نعره‌های هیستریک خمینی، خمینی هیچ چیز برای گفتن نداشتند، حتا کلمه‌ای از آزادی زندانیان سیاسی هم بر زبان نمی‌راندند. این کار آن‌ها از همه لحاظ حساب شده بود. اینان اگر بنا بود در پیش روی توده‌های خشمگین کارگر، یا هر نیروی اجتماعی معترض دیگر از نقشه‌ها و رؤیاهای خود بگویند، باید همان جهنم آفرینی‌ها و بشرستیزی‌هایی را بر زبان می‌راندند که بعدها، به دنبال وقوع قیام بهمن و شکست فاجعه بار جنبش کارگری، بر سر دهها میلیون انسان آوار نمودند. باید از قطع دست و پا، کور کردن چشم، بریدن زبان، قصاص، سنگسار، شلاق، خانه نشینی قرون وسطائی زنان، حجاب اجباری، دیکتاتوری فقهاتی سرمایه‌داری، پر کردن جامعه از زندان‌ها و میدان‌های تیر، جنگ افروزی، فرستادن کودکان به روی مین، صدور توحش و بربریت به سراسر جهان، کشتارهای ده هزار، ده هزار آدمها و مانند این‌ها می‌گفتند. به همین دلیل در باره رؤیاهای سیاه وحشت آفرین عهد عتیق خود سکوت می‌کردند و به جای هر اشاره‌ای به آینده، عربده خمینی، خمینی سر می‌دادند. این راهکار برای این جماعت سودهای سرشار داشت، از فروریزی کوه توهم توده‌های کارگر نسبت به آن‌ها جلوگیری می‌کرد همچنین به آن‌ها امکان می‌داد تا طیف نیروهای چپ سرنگونی طلب را به خدمت خود درآورند، نیروهائی که در جامعه ما و در سراسر دنیا همواره و در همه دوره‌ها، به اندازه کافی آماده همزیستی مسالمت آمیز با ارتجاع بورژوازی دین سالار و باج دهی به این دار و دسته بوده‌اند. طیف کمونیسم خلقی سرنگونی طلب هیچ‌گاه در باره ماهیت ضد کارگری و ماوراء ارتجاعی بورژوازی دین مدار روحانی و غیرروحانی یا علیه کمپین همیشه جاری این جماعت برای شستشوی مغزی و سرکوب فکری توده‌های کارگر هیچ کلامی به قلم نیاورد و بر زبان نراند. به جای این کار، همه اش خرافه‌ها و باورهای مسموم «اسلام انقلابی»!!، «امپریالیسم ستیزی اسلامی»!!، «اسلام رادیکال حسینی و مولاعلی»!! را تحویل کارگران می‌داد. در این رابطه شاید بتوان سازمان مجاهدین پس از پذیرش کمونیسم را کمی مستثنا کرد.

«بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» این سازمان اگر نوری از نقد مارکسی و ضد سرمایه‌داری مذهب بر چهره نداشت اما حداقل از سنگر کمونیسم خلقی علیه ارتجاع دینی بورژوازی می‌شورید. در سایر موارد حتا شاهد همین اندازه نقد خرافه پردازی‌های دینی نمایندگان سرمایه هم نبودیم. فاشیسم اسلامی بورژوازی با سکوت در باره رؤیاهای بشرستیزانه خود رگ خواب این طیف نیروهای چپ را در دست گرفت. نیروهائی که پیشینه کار آگاهگرانه کمونیستی علیه عاملان شستشوی مغزی انسان‌ها نداشتند، با مشاهده سکوت این بخش بورژوازی در باره نقشه‌ها و دورنماهای آتی خود هیچ نیازی به افشاء این جماعت احساس نکردند و در باره مخاطرات مصادره جنبش کارگری توسط آنها دست به هیچ کاری نزدند. فاجعه کاملاً دردناکی که معمولاً در باره اش صحبت نمی‌شود. لکه سیاهی که بر دامن تمامی نیروهای طیف کمونیسم خلقی لنینی آن روز، از جمله فعالان رویکرد لغو کار مزدی امروز است. این طیف در تمامی طول سال ۵۷ در کلیه فراز و فرودهای جنبش سرنگونی طلبانه توده‌ای این سال شاهد عوامفریبی و توطئه فاشیسم اسلامی بورژوازی برای مصادره قدرت پیکار توده‌های کارگر بود اما هیچ کجا هیچ کلامی در این زمینه با کارگران در میان نگذاشت و بساط هیچ نقد آگاهگرانه‌ای را پیش روی آنها پهن نکرد. مشکل این دو سازمان صد البته بسیار فراتر از این حرف‌ها بود. فرض کنیم که این سازمان‌ها در آن روز از حداکثر توان تأثیرگذاری برخوردار بودند، در چنان وضعی قطعاً کل حرفشان با طبقه کارگر این می‌شد که فعالان کارگری به آنها بپیوندند، سازمانهای آنان را حزب کنند، حزبشان را بر تخت قدرت بنشانند، و سپس منتظر هنرنمایی و مشکل گشائی و اعجاز و رهائی بخشی حزب آنان باشند!! نتیجه آنچه انجام می‌دادند هم فراتر از تولد یک اروپای شرقی دیگر آن روز یا چین، ویتنام و شاید کره شمالی امروز چیز دیگری نمی‌گردید. فاشیسم اسلامی سرمایه با فریبکاری‌های خویش، نیروهای این طیف را به چنین ورطه‌ای انداخت، همزمان بورژوازی اردوگاهی، لیبرال و اپوزیسیون‌های دیگر رقیب اعم از لائیک، دینی، راست یا چپ را نیز مطیع محض

خود ساخت، امیدوار و مصمم‌تر از قبل شد که راه راندن کشتی قدرت بر موجهای نیرومند اما از همه لحاظ آشفته، بی‌هدف و بدون هیچ سر و سامان جنبش کارگری بر روی او باز است. بورژوازی دین سالار در پیچ و خم این اوضاع همه چیز را به کام خود یافت. کبکش خروس خواند، آماده شد تا از نردبان حوادث و رخدادها بالا رود و چنین نمود، همه باختند و او برد.

● جمع‌بندی

روند طبیعی جنبش کارگری، روند تضاد و جنگ با سرمایه است. کارگران در همه جا موجودیت خود را با مبارزه علیه سرمایه آغاز کرده‌اند و هر میزان بهبود در زندگی خویش را به پیکار علیه سرمایه‌داری گره زده‌اند، اما مبارزه آنها در تمامی مسیر، در دل هر حادثه اجتماعی و تاریخی با سرکوب پلیسی، قانونی، مدنی و ایدئولوژیک سازمان یافته سرمایه و همچنین با گمراهه آفرینی‌های جوراجور رفرمیسم راست و چپ درون جنبش کارگری مواجه بوده است. سرمایه ستیزی خودجوش کارگر زیر فشار این سرکوبها و کجراهه آفرینی‌ها چه بسا که پروسه واقعی رشد خود برای ارتقا به سرمایه ستیزی پخته و بلوغ یافته برای لغو کار مزدی را گم کند.

اواخر قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم، دوران رشد انفجاری بارآوری کار اجتماعی در همه جا، به ویژه در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، گسترش پایه‌های انباشت سرمایه در اقصا نقاط گیتی، دستیابی سرمایه جهانی به نیروی کار شبه رایگان میلیاردها کارگر، پمپاژاضافه ارزش‌ها و سودها از حوزه‌های نیروی کار شبه رایگان به قلمرو بازتولید سرمایه‌های دارای بالاترین ترکیب ارگانیک بود. کل این روند به سرمایه جهانی فرصت داد تا در مناطق محدودی از دنیا، دست به کار جایگزینی اهرم‌های زور پلیسی با زنجیرهای فرساینده قانون، نظم، مدنیت، قرارداد، مذاکره و نوع اینها گردد. سوسیال دموکراسی و رفرمیسم راست سندیکالیستی از دل این وضعیت بیرون آمد.

شرایط بالا، جوامع غیرسرمایه‌داری آن روز را وارد روند پرشتاب رشد و گسترش

کاپیتالیستی کرد. پروسه‌ای که در دل کل بورژوازی کشورها قند آب می‌کرد، اما همه بخش‌های مختلف این طبقه را به اندازه هم در سود، سرمایه، مالکیت و حاکمیت سهیم نمی‌ساخت. بخش‌های پائین‌تر بورژوازی را دچار ناخشنودی می‌ساخت، لایه‌هایی که بعضاً برای تسویه حساب با شرکا و رقبای داخلی و خارجی، راه امپریالیسم گریزی یا حتا امپریالیسم ستیزی خلقی پیش می‌گرفتند. حتا به نوع دیگری از برنامه ریزی توسعه و استقرار سرمایه‌داری می‌آویختند، اردوگاه شوروی و کمونیسم بورژوایی و خلقی را قبله خود می‌کردند. راه نفوذ در جنبش کارگری و به صف کردن کارگران در پشت سر خود را دنبال می‌نمودند. ضد امپریالیسم خلقی لنینی از اینجا می‌جوشید. رویکرد ضد سرمایه‌داری و هر دو شکل رفرمیسم راست و چپ بالا، بر رهایی طبقه کارگر تأکید می‌ورزند، اما منظور اولی از این رهایی آنست که کارگران در جدال جاری روز خویش سرمایه ستیزی خودجوش و ذاتی خود را رشد و ارتقا دهند، یک جنبش نیرومند شورایی ضد سرمایه‌داری سازند. با این قدرت سرمایه‌داری را نابود و برنامه ریزی شورایی کار و تولید را بر پایه محو کار مزدی مستقر سازند. سخن دومی آن است که اکسیر معجزه گر این رشد نه در هستی اجتماعی و مبارزه طبقاتی توده کارگر که در سر و مغز منجیان است. حزب باید زیر نام کارگران و پرچم کمونیسم، قدرت گیرد و همگان را نجات بخشد. اولی آمادگی توده وسیع کارگر برای استقرار جامعه گردانی شورائی سوسیالیستی و امحاء کامل هر گونه خرید و فروش نیروی کار را محتوای مبارزه خود می‌سازد، دومی تغییر شکل نظم سیاسی و برنامه ریزی خرید و فروش نیروی کار یا تغییر فرم مالکیت سرمایه اجتماعی را مقصود و هدف مبارزات کارگران می‌گرداند. سرمایه‌داری در دور جدید قدرت یابی، با استفاده از تمامی امکانات خود و از جمله رفرمیسم آویزان و متکی به سرمایه، توانست جنبش سرمایه ستیز قرن نوزده کارگران را به حاشیه راند.

طبقه کارگر ایران از یکسو پای بر زمین حوزه‌ای از جهان روز نهاد که پروسه استقرار و رشد سرمایه‌داری در آنجا، به شبه رایگان بودن بهای نیروی کارش، محروم

ماندندش از حداقل امکانات معیشتی، آموزشی، بهداشتی و هر گونه رفاه اجتماعی و بالاخره تحمل یکه تازی های هارترین دیکتاتوری های سرمایه میخکوب بود، از سوی دیگر در عصر گمگشتگی جنبش جهانی کارگران زائیده شد. جنبش کارگری ایران در زیر هجوم گمراهه پردازی های رفرمیستی راست و چپ احزاب اردوگاهی در هیچ دوره ای از تاریخ صد ساله خود قادر به رشد و شکوفائی درونمایه سرمایه ستیز خود نگردید. از روز ظهور این راشنید و آموخت که در ادامه اعتصابات، مبارزات و خیزش هایش باید به خیابان ریزد و ارکان قدرت طبقات حاکم را به لرزه اندازد. این کارها را نه با جنگ طبقاتی خویش علیه سرمایه، نه رو به سوی دورنمای رهائی خویش از قید وجود بردگی مزدی، که بدون همه این ها، پشت سر این یا آن اپوزیسیون انجام دهد. پیاده نظام تسویه حساب میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار شود، نردبان عروج آنها به عرش قدرت گردد. پیروزی یا شکست دار و دسته های جلودار در هر دو حال، شکست سهمگین و مهلک او بود. طبقه کارگر ایران در این مسیر سنگلاخی، قوای پیکارش علیه سرمایه، مستمراً رو به کاهش رفت و هر دوره از دوره قبل بدتر شد. جنبش کارگری ایران در سال ۵۶ با کارنامه ای از موفقیت های سه ساله و انتظارات روز بر سر یکی از نقاط عطف مهم تاریخی کارزارهای طبقاتی و اجتماعی خود قرار گرفت. پس از ۴ سال پیکار در درون کارخانه ها و توسل مستمر به سلاح اعتصاب، وارد فازی گردید که از یک سوی خواسته ها و انتظارات معیشتی، رفاهی و اجتماعی بیشتری پیش روی خود می دید و از سوی دیگر سلاح تا آن روزش، کارائی و چاره سازی سابق برای تحقق این خواستها را نداشت. طوفان بحران در شیرازه وجود سرمایه پیچیده بود، سرمایه داران قادر به پذیرش مطالبات کارگران نبودند، اعتصابات بسان سابق یکی پس از دیگری رخ می دادند، اما نتیجه دلخواه به بار نمی آوردند. بیکاری هر روز، گسترده تر می شد و کیان زندگی بخش هایی از طبقه کارگر را می لرزاند. جنبش کارگران در خارج محدوده شهرها برای مسکن، به رغم پاره ای پیروزی ها، مدام و به شدت سرکوب می گردید و قربانی می داد. زمین

و زمان جامعه بانگ می‌زد که جنبش کارگری آماده ریختن به خیابان‌ها و طغیان در سطح شهرها است و در ماههای آخر سال ۵۶ وارد این فاز از تداوم کار خود شد. در حالی که هیچ افقی برای تغییر وضع موجود در پیش روی نداشت، در باتلاق افکار و ایدئولوژی و فرهنگ و راه حل پردازی‌های طبقه سرمایه‌دار غوطه می‌خورد، از فقدان شناخت و آگاهی کارساز طبقاتی رنج می‌برد، کمترین میزان سازمانیابی و انسجام ضد سرمایه‌داری نداشت. گمراهه پردازی‌های رفرمیستی راست و چپ احزاب اردوگاهی بر سرش سنگینی می‌کرد. درست در همین جا و از همین لحظه بود که فاشیسم اسلامی بورژوازی بر سر راه این جنبش چنبره زد و عنان اختیار این جنبش را در اختیار گرفت.

شکست خونبار بهمن ۵۷ بار دیگر این واقعیت را فریاد زد که رژیم ستیزی، قیام و سرنگونی دولت‌ها جدا از مدار جنگ با سرمایه‌داری، نه تنها هیچ خللی در پایه‌های قدرت سرمایه‌داری و کاهشی در بی‌حقوقی‌ها، ستمکشی‌ها و فلاکت‌های طبقه ما پدید نمی‌آورد که چه بسا به قوام بیشتر بردگی مزدی و تاخت و تاز وحشیانه‌تر سرمایه علیه ما منتهی گردد.

طبقه ما باید در تمامی قلمروهای حیات اجتماعی جوهره ضدیت خود با سرمایه را رشد دهد، به بلوغ رساند و هستی آگاه خود گرداند. ریشه فقر، بی‌خانمانی، گرسنگی، کودک‌آزاری، شستشوی مغزی، جنگ افروزی‌ها، تخریب محیط زیست، تبعیضات جنسی و قومی و نژادی، خفقان، دیکتاتوری، شکنجه و زندان یا هر فاجعه انسانی دیگر را در عمق وجود سرمایه بکاود و راه نابودی آن‌ها را به نابودی نظام بردگی مزدی پیوند زند.

توسل به هر بخش و هر رویکرد طبقه سرمایه‌دار، قانون‌گرایی، اصلاح طلبی، رژیم ستیزی جدا از جنگ با سرمایه‌داری، سندیکاسازی، حزب آفرینی و منجیان جویای قدرت را به دور ریزد.

طبقه کارگر نه فقط برای رهایی نهایی خود از شر وجود سرمایه‌داری که حتا برای

دستیابی به پائین ترین سطح آزادی‌ها و رفاه اجتماعی نیازمند یک جنبش سازمان یافته شورائی و ضد سرمایه‌داری متشکل از همه یا عظیم ترین بخش توده‌های خویش است. رهائی طبقه ما بدون اینکه از درون این جنبش سراسری شورائی در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی با سر آگاه طبقاتی علیه همه وجوه هستی سرمایه پیکار کند، بدون اینکه در پروسه این پیکار شمار هر چه بیشتر کارگران، ظرفیت، توان، آگاهی، شعور و شناخت پایان دادن به وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار را هستی طبقاتی خود سازند، ممکن نمی‌شود.

”

سوال اساسی اینجا است که مثلث دینی بورژوازی، با طرح این ایده‌های قرون وسطائی و بشرستیزانه چگونه می‌خواستند در میان کارگران برای خود جای پا باز کنند، چرا انتظار داشتند و فکر می‌کردند که به رغم وحشت آور بودن حرفهایشان باز هم قادر به جلب حمایت توده کارگر خواهند شد؟ و از همه اینها مهم‌تر اینکه چرا بخشی از کارگران به جای احساس وحشت از این دورنمایدازی‌ها، باز هم به ارتجاع بورژوازی دل می‌دادند و چشم امید می‌دوختند؟! پاسخ را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد. توده‌های کارگر وقتی که اسیر فشار سنگین استثمار، دیکتاتوری، فقر، گرسنگی و فلاکت سرمایه‌اند، وقتی که در هیچ کجای فضای کار، زندگی و پیکارشان هیچ روزنه‌ای به سوی هیچ نوعی رهایی باز نیست، وقتی که در برهوت مسلط بر هست و نیست اجتماعی آن‌ها هیچ نوری به سوی هیچ راه واقعی مبارزه ضد سرمایه نمی‌تابد، وقتی که در قعر چنین جهنمی با چنین شرایطی قرار می‌گیرند، آن گاه به هر آلترناتیو فاشیستی، به هر فریبکار و هر دار و دسته دژخیم بورژوازی دل می‌بندند، دنبال هیتلرها، موسولینی‌ها، لوپین‌ها، طالبان‌ها، داعش‌ها و عوامفریبان مشابه راه می‌افتند. نظام سرمایه‌داری و رژیم شاه در طول دهه‌های ۴۰ و ۵۰ توده‌های کارگر را زندانی جهنمی مالا مال از فقر و محرومیت و وحشت نموده بود و دلیل باور جمعیتی از طبقه کارگر به بخش مورد بحث بورژوازی در همین جا قرار داشت.

“